

شب حامله‌ست تا چه زاید بامداد!

تا چند هفته دیگر رئیس جمهور «منتخب»، سکان قدرت هفتمین ریاست جمهوری رژیم را بدست می‌گیرد. آرای «اعتراضی» جوانان و زنان در انتخابات اخیر، کلیه باندهای حاکم را «سردرگم» و «ناراحت» کرده است. کلیه «حساب و کتاب»ها بهم ریخته و هیئت حاکم از «آینده» خود سخت هراسان شده و احساس «تهدید» و «خطر» می‌کند. گرچه جناح‌های مختلف رژیم خود را از «تنگ و تا» نینداخته و سخن از پیروزی «جمهوری اسلامی» به میان می‌آورند، اما هراس خود را نیز نمی‌توانند مخفی نگهدارند. افرادی که تا روز قبل از انتخابات برای مردم «شاخ و شانه» می‌کشیدند، اکنون به فکر «اصلاح» و «رفاه» جامعه افتاده‌اند!

از سوی دیگر جوانان و زنان نیز به بطور علنی «هشدار»های خود را به رئیس جمهوری آتی می‌دهند. به بیان دیگر، مبارزه «منفی» بیش از ۲۰ میلیون از جوانان و زنان، تناسب قوا را (بطور موقتی) به نفع مردم ایران تغییر داده است. رژیم به ظاهر «گوش» فرا می‌دهد (در واقع به اعدام نیروهای چپ در زندان‌ها ادامه می‌دهد!) و مردم «اعتراض» می‌کنند.

برای نمونه، علیرضا محجوب، نماینده مجلس و مسئول «خانه کارگر» پس از انتخابات اخیر به فکر بیکاران (جوانان و زنان) افتاده و اعلام می‌دارد که «۳۵ درصد از جمعیت کشورمان را جوانان تشکیل می‌دهند و باید بر اساس این رقم در جهت ایجاد فرصت‌های شغلی در کشور

اقدام نمائیم... و اینکه ۴۵ درصد جمعیت کشور را زنان تشکیل می‌دهند و افراد جویای کار نشان‌دهنده این است که تعداد زنان جویای کار نیز سال به سال افزایش می‌یابد که بیانگر ضرورت توجه به ایجاد فرصت‌های شغلی در جامعه می‌باشد!» (کار و کارگر ۳۱ خرداد ۱۳۷۶). و یا، علی ربیعی، «مشاور مرکز تحقیقات استراتژیک» و مدیر مسئول روزنامه «کار و کارگر»، اخیراً «آزیر خطر» را به صدا در آورده و اعلام می‌کند که رأی به خاتمی را باید «نشانگر خواست مبرم مردم به «نوسازی سیاسی» و مشارکت واقعی و ملموس مردم دانست». او اضافه کرد که «ت باید طوری حرکت کنیم که مردم پاسخ مناسبی برای نیازهایشان از نظام سیاسی ما دریافت نکنند... امروز مردم عدالت می‌خواهند و این حق آنان است (!) باید پیام انتخابات به درستی درک شود، در غیر اینصورت... (نظام با) یک خطر، یک تهدید جدی» مواجه خواهد شد. زیرا که «زمانی که نسل انقلاب پاسخ مناسبی از نظام... احساس نکند، این امر منجر به رویگردانی از نظام می‌شود» و «تهدید جدی آنجاست که... «پایینی‌ها»، «بالایی‌ها» را نخواهند و «بالایی‌ها» نتوانند. آن روز باید فکر اساسی برای نظام و انقلاب بکنیم... بنظر من انتخابات اخیر آذیری بود که به صدا در آمد. حال اگر ما این «آزیر» را نشنوم... دچار مشکل خواهیم شد...

.....بقیه در صفحه ۲

در باره شعار

«جمهوری دمکراتیک»

م. رازی صفحه ۲

نقد

«مکتب فرانکفورت»

حمید حمید صفحه ۸

نقش تشکلات کارگری

«بحث آزاد»

داریوش ر. صفحه ۱۱

صفحه ۶	فراشه پس از انتخابات
صفحه ۷	ژاین و اعتصاب؟
صفحه ۱۳	حادثه کرنشتایات
صفحه ۱۷	اعتصاب در انگلستان
صفحه ۱۸	گندوکاو مارکسیستی
صفحه ۱۹	به یاد یک پیشگام کمونیست
صفحه ۱۹	تظاهرات آمستردام
صفحه ۱۹	پژواک نظرات شما

در مورد «مسئله زن» «بحث آزاد»

زن در مبارزه صفحه ۱۶

شب حامله است تا چه زاید بامداد!

در باره شعار

«جمهوری» «دموکراتیک» «انقلابی»

اشاره‌ای به برنامه سابق

«حزب کمونیست ایران»

م. رازی

«حزب کمونیست ایران» (کومله) در مقاله‌ای تحت عنوان «چرا برنامه قدیمی حزب کمونیست را کنار گذاشتیم؟»^(۱) نقدی به «برنامه» سابق «حزب» کرده است. نوشته حاوی نکات بسیار مهمی است که مطالعه و بررسی آن برای پیشبرد بحث حول مسایل انقلاب آتی، حائز اهمیت است. در این مقاله البته به کلیه نکات مندرج در آن نمی‌توانیم بپردازیم،^(۲) تنها به مسئله «جمهوری دموکراتیک انقلابی» اشاره کوتاهی می‌کنیم. زیرا که این مسئله یکی از نکات محوری انقلاب آتی ایران است. امیدواریم که این بحث زمینه را برای تبادل نظرهای بعدی میان طیف «سوسیالیست‌های انقلابی» (آنان

جوانی می‌گوید که: «شعار دادن کافی نیست. باید اجازه داد تا جوانان در تصمیم‌گیریها سهیم باشند» (سلام، ۲۹ خرداد ۷۶).

کارگران ایران نیز مسایل عقب افتاده خود که در وضعیت کنونی حل مسئله اشتغال و «تأمین اجتماعی» است را از خاتمی طلب می‌کنند. یکی از کارگران شرکت نساجی تجارت اصفهان می‌گوید که: «حمایت از اشتغال و نیروی کار یکی از برنامه‌های مهم آقای خاتمی در دوران تبلیغات ریاست جمهوری می‌باشد، انتظار داریم که ایشان به طور جدی موضوع مهم اشتغال را پی گیری کرده و از طریق کارشناسان و صاحب نظران امر برنامه‌ریزی لازم را برای ایجاد فرصت‌های شغلی جدید و رفع معضل بیکاری در جامعه بعمل بیاورند». یک کارگر بازنشسته می‌گوید که: «از دولت انتظار داریم که بدهی‌های سازمان تأمین اجتماعی که بالغ بر ۲۰۰ میلیون تومان می‌باشد را پرداخت نماید تا مشکلات این سازمان در ارتباط با ارائه خدمات لازم به بیمه شدگان مرتفع شود» (کار و کارگر، ۱ تیر ۷۶). لازم به ذکر است که در ایران نه تنها بیکاری افزایش یافته که نزدیک به ۵ میلیون نفر که تحت پوشش تأمین اجتماعی قرار گرفته‌اند، قادر به استفاده کامل از آن نیستند. زیرا که دولت ۳ درصد از سهم خود به این سازمان را سالهاست که پرداخت نکرده است (حق بیمه در ایران ۳۰ درصد است که ۷ درصد توسط کارگران و ۲۰ درصد توسط کارفرما و ۳ درصد دولت قرار است پرداخت شود). ادهام این سازمان در «کمیت امداد امام» و پرداخت یک وام ۲۰۰ میلیون تومانی به آن از طرف سازمان تأمین اجتماعی، آنرا عملاً فلج کرده است.

اما، رئیس جمهور قادر به حل معضلات جوانان، زنان و کارگران نخواهد بود. مشکل جامعه، حتی اگر خاتمی کل وزرای کابینه را در دست بگیرد (که مسلماً چنین نخواهد شد) توسط این رژیم غیر قابل حل است. نظام حاکم بر ایران یک نظام سرمایه‌داری (آنهم به شکل عقب افتاده) است که بر اساس اعمال استثمار مضاعف بر کارگران و تحمیل جوانان و زنان، ارباب و ستم بر ملیت‌های ستم‌دیده، اعمال زور و ارباب و اعدام، قادر به ادامه حیات ننگین خود است. تنها سرنوشتی آن و تشکیل جمهوری شورایی متکی بر قشرهای تحت ستم جامعه راه حل واقعی برای کلیه مردم بیار خواهد آورد.

هیئت مسئولین

۲۶ تیر ۱۳۷۶

...جوانان ما به دنبال تحولاتی هستند که بتوانند در سیستم مدیریت کشور، در نظام تصمیم‌سازی جامعه خود، نقش داشته باشند» (کار و کارگر، ۱ تیر ۱۳۷۶).

سران رژیم به وضوح خود را در معرض خطر دیده و به یکدیگر «هشدار» و «اخطار» داده و از طغیان‌های جوانان در دوره آتی سخت نگران‌اند. اما آیا خاتمی قادر به ایجاد «اصلاحات» لازم برای جلوگیری از اعتراضهای توده‌ای آتی خواهد بود؟ پاسخ به وضوح منفی است! زیرا که وضعیت کنونی و «تعارفات» خاتمی همه غیر واقعی‌اند. چند ماه نخست، یک ماه عسل کوتاه مدت خواهد بود. زیرا که خاتمی قادر به تشکیل کابینه یکپارچه برای پیشبرد «اصلاحات» نیم‌بند و «قول و قرار»های خود نیست. نه تنها اختلاف‌ها بر سر انتخاب وزیران بین باند «راست سنتی» و سایرین بالا گرفته، اضافه بر این، دعوا میان مدافعان خاتمی (جناح چپ و راست مدرن) بر سر ترکیب وزیران بروز کرده (کار و کارگر، ۳۱ خرداد ۷۶). همچنین در میان گرایش‌های «راست سنتی» (جامعه روحانیت مبارز و جمعیت هیئت مؤتلفه) اختلاف بالا گرفته است - هر یک دیگری را مسبب شکست ناطق نوری قلمداد می‌کند! بهرحال خاتمی هیچگاه قادر به تفویض قدرت به جوانان و زنان ایران نخواهد بود، زیرا که خود او بخشی از هیئت حاکم بوده و هست. گرچه جوانان و زنان به خاتمی رأی دادند، اما آنها حق «انتخابی» نداشتند و صرفاً بین «بد» و «بدتر» را انتخاب کردند. انتخاب ریاست جمهوری، بر خلاف تبلیغات نظرپردازان رژیم یک انتخابات غیر دموکراتیک بود.

از سوی دیگر جوانان رأی به خاتمی را تنها وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصد خود دانسته و به او هوشیارانه هشدار می‌دهند. جوانی می‌گوید که: «من به شخصه امیدوارم آقای خاتمی با عمل به وعده‌های خویش و نزدیکتر شدن به قشر جوان مشکل و دردهای آنان را درمان کند...» جوان دیگر هشدار می‌دهد که: «این شور و نشاط همچون یک موج است که اگر آقای خاتمی بتواند بر آن سوار شود به مقصود و هدف نهایی نایل خواهد شد ولی با توجه به اینکه جوانان در سنی هستند که حساسیت بیشتری در امور از خود نشان می‌دهند، اگر ایشان با این موج هماهنگ نباشد، جوانان چنین تلقی می‌کنند که با احساسشان بازی شده است و به نظر من آن وقت بحران بوجود خواهد آمد». و زن

۱- عبدالله مهدی، «افق سوسیالیسم»، شماره ۲، تیر ۷۵
۲- در رد نظریات گذشته، در نوشته آمده است که: «...به همین ترتیب تروتسکیزم را هم، بدون این که نظرات تروتسکی و یا خط پیروان کنونی وی را مورد یک ارزیابی و نقد مشخص قرار بدهد، یک راست به رویزیونیسم منتسب می‌کند. چنین انتسابی، صرف نظر از این که خود تردید و اشکال‌دار است، در عین حال هیچیزی هم راجع به ماهیت واقعی این جریان نمی‌گوید و چیزی را روشن نمی‌کند» (همانجا ص ۱۴). ما از این نقد استقبال کرده و توجه نویسنده مقاله را در مورد نظرگاه‌های مندرج در «کارگر سوسیالیست» - به ویژه مقاله «استالینیزم و تروتسکیزم» مندرج در شماره ۴۱ «کارگر سوسیالیست» - جلب می‌کنیم.

که در گفتار و کردار از انحراف‌های نظری گذشته بریده و همگام با پیشروی کارگری در تدارک ساختن حزب پیش‌تاز انقلابی‌اند فراهم آورد.

رد برنامه «حداقل» و تز «جمهوری دموکراتیک»

نویسنده نوشته مذکور به درستی اعلام می‌کند که از انجام وظایف دموکراتیک توسط «حکومت کارگری»: «نباید نتیجه گرفت که این وظایف الزاماً به سرکار آمدن یک نظام اجتماعی و سیاسی دیگر و یک حکومت دیگر (که در برنامه قدیمی ما به نام جمهوری دموکراتیک انقلابی خوانده شده است) و یا به تحقق یک مرحله دیگر انقلاب، یعنی به اصطلاح مرحله انقلاب دموکراتیک... نیاز دارد.» (ص ۲۴) به اعتقاد وی «یک حکومت کارگری می‌تواند بسیاری از وظایف «عقب افتاده» و دموکراتیک... را انجام دهد. (همانجا)

ما تا اینجا با نظریات نویسنده موافقیم. و این گام را خیر مقدم گفته و یک گسست واقعی‌ای از نظریات سابق «حزب» قلمداد می‌کنیم. ما نیز با نظر وی موافقیم که نظریات سابق «حزب» از «مفاهیم و ابزارهای فکری «قطب‌های جهانی رویزیونیسم» متأثر بود» (ص ۲۵).^(۳) به اعتقاد ما نیز «دو مرحله‌ای» قلمداد کردن انقلاب آتی، از زاویه انجام تکالیف انقلابی، نظریه انحرافی‌ای بیش نیست که ریشه در ترزهای «رویونیستی» و استالینیستی دارد. این تنویرها مسبب اصلی شکست بسیاری از انقلاب‌های کارگری در قرن اخیر بوده‌اند.^(۴)

اما با وجود گسست از نظریات سابق، نویسنده هنوز نکاتی را در ابهام گذاشته است. او به درستی خواهان حذف شعار «جمهوری دموکراتیک انقلابی» از برنامه شده، اما می‌افزاید که: «طبعاً در عمل ممکن است انقلاب پیروزمند ایران نتواند از آن چه برای یک حکومت کارگری تنها وظایف فوری و اولیه را تشکیل می‌دهد، فراتر رود و یا حتی فقط بخشی از آن‌ها را، آن هم به شیوه ناقص و نیمه کاره، عملی سازد. به همین قیاس می‌تواند حالت‌ها و شکل‌های سیاسی متنوعی ناشی از توازن‌های متفاوت نیروهای طبقاتی به وجود آید... منجمد امکان دارد که در شرایط معینی... حزب کمونیست تشکیل یک جمهوری انقلابی... برای تسهیل گذار به انقلاب سوسیالیستی تشخیص دهد، چنین شعاری را بدهد و در چنین حکومتی شرکت کند. اما موجود بودن چنین امکانی به آن معنی نیست که باید از قبل و به عنوان یک اصل برنامه‌ای به ارائه یک نظام اجتماعی و ساختار سیاسی آلترناتیو دیگری ماقبل حکومت کارگری که انجام بخش فوری و مقدماتی وظایف را بر عهده دارد پرداخت.» (ص ۲۴ تأکید از ماست)؛ و یا در جایی دیگر می‌گوید: «...دفاع از

دموکراسی انقلابی... کاملاً به جاست و نیز این که تحت شرایط خاصی ممکن است (و نه الزاماً) از تاکتیک تشکیل حکومتی بر این خواص (جمهوری دموکراتیک انقلابی نامی است که خصلت این حکومت را نشان می‌دهد و نه اسم یک حکومت خاص در یک دوره معین) پشتیبانی کرده و آن را به عنوان سیاست تاکتیکی در آن مقطع درست تشخیص بدهی، هیچ ایرادی ندارد...» (ص ۲۵ تأکید از ماست).

در نتیجه، موضع نویسنده مقاله اینست که تشکیل «جمهوری دموکراتیک انقلابی» به مثابه یک «تاکتیک» و «تحت شرایط خاصی» بلا ایراد است، اما نباید به عنوان یک «حکومت آلترناتیو»، «حکومتی که که باید به حکم ضرورت‌های اجتماعی و سیاسی بر سر کار بیاید، مفاد برنامه حداقل را اجرا کند و آن وقت جای خود را به حکومت کارگری بدهد» قلمداد شود. ما با این توضیحات توافق کامل نداریم. زیرا که بر این باوریم که همانطور که غده سرطانی را باید از ریشه سوزاند تا شفا حاصل گردد، نظریات استالینی نیز باید از ریشه عمل جراحی گردند، وگرنه مجدداً عود خواهند کرد. استفاده از واژه «جمهوری دموکراتیک انقلابی» به هر مفهوم، در بهترین حالت سردرگمی به بار آورده و در بدترین حالت راه را برای بازگشت به انحراف‌های سابق باز می‌گذارد.

برای اثبات نکته فوق باید مفاهیم خود را از این واژه روشن کرد. برای روشن کردن آن نیز اشاره‌ای به نظریات لنین ضروری است، زیرا که این واژه‌ها و نظریات از مواضع وی به عاریت گرفته شده و در ادبیات و برنامه‌های چپ سنتی اشاعه داده شده‌اند.

«جمهوری دموکراتیک»

بکارگیری واژه‌های «انقلاب دموکراتیک»، «جمهوری دموکراتیک» و غیره از بحث‌های لنین مربوط به انقلاب روسیه، گرفته شده‌اند. البته لنین در توصیف انقلاب روسیه از این واژه‌ها استفاده کرد، اما در وضعیت کنونی ایران «کپی‌برداری» از این واژه‌ها بدون تحلیل مشخص از وضعیت کنونی ایران به جا نیست و صرفاً ابهام و ناروایی در مورد انقلاب آتی ایران دامن می‌زند.

در سال ۱۹۰۵، از آنجایی که انقلاب آتی روسیه یک انقلاب بورژوازی بود، لنین به این علت آنرا یک «انقلاب دموکراتیک» نامید. اما در سال ۱۹۱۷ با روی کار آمدن دولت بورژوازی، لنین شعار سابق خود را کنار گذاشته و شعار «انقلاب سوسیالیستی» را طرح کرد. انقلاب پرولتری پیروزمند روسیه نظریات وی را تأیید کرد. منظور وی نیز از استفاده از شعار «دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان» نیز تنها تشکیل یک «حکومت موقت» برای تشکیل مجلس مؤسسان بود و نه یک

حکومت دائمی.

به اعتقاد ما استفاده از واژه «جمهوری دموکراتیک» نه تنها در «برنامه»، بلکه توصیف مسایل «تاکتیکی» و «شرایط خاص» نیز باید کنار گذاشته شود، زیرا در ایران ما دارای یک دولت ماقبل از سرمایه‌داری (مانند تزار در روسیه) نیستیم. دولت ایران یک رژیم سرمایه‌داری است. چنانچه ما بر این اعتقاد استوار باشیم که انقلاب آتی ایران یک «انقلاب کارگری» است و تکالیف «عقب افتاده» بورژوازی را نیز رهبری طبقه کارگر (و متحدان آن) به اجرا خواهند گذاشت، دیگر بحث بر سر «جمهوری دموکراتیک» بی مورد است. در ایران نه «انقلاب دموکراتیک»ی به وقوع خواهد پذیرفت و نه «جمهوری دموکراتیک»ی به مفهوم لنینی کلمه.

چنانچه انقلاب کارگری متکی بر رژیم «جمهوری شورایی» ایجاد نگردد، این امر به مفهوم شکست «انقلاب کارگری» و حفظ و تداوم قدرت بورژوازی است. بدیل سومی در کار نخواهد بود! اما نویسنده تلویحاً از شق حکومتی «سومی» صحبت به میان آورده و می‌گوید که امکان برقراری چیزی با نام «جمهوری انقلابی» برای تسهیل گذار بعدی به انقلاب سوسیالیستی وجود خواهد داشت و یا اینکه «تحت شرایط خاصی ممکن است» از تاکتیک تشکیل حکومتی با نام «جمهوری دموکراتیک» پشتیبانی کرد. تنها ایراد وی به آن اینست که به علت روشن نبودن شکل آن، در «برنامه» نباید آورده شود.

چنانچه منظور وی اینست که «جمهوری انقلابی» و یا «جمهوری دموکراتیک» که قرار است پس از سرنگونی رژیم تشکیل شود، همانا تشکیل دولت کارگری است، چرا بایستی مخالفتی با درج آن در «برنامه» وجود داشته باشد. اگر ماهیت این

۳- نظریات نوین حزب کمونیست ایران حائز اهمیت است، زیرا که برای نخستین بار یکی از نیروهای چپ سستی را در مسیر تداوم نظریات انقلابی قرن اخیر قرار می‌دهد. بسیاری از سازمان‌های سستی یا به همان نظریات انحرافی و بی‌ارتباط به جنبش کارگری، فرقه‌گرایانه دو دستی چسبیده‌اند (مانند اقلیت) و یا مواضع خود را بدون توضیح و نقد به گذشته طلبانه تغییر داده‌اند (مانند راه کارگر). چنانچه این نیروها مواضع خود را اصلاح نکنند در انقلاب آتی ایران نقش تعیین‌کننده نخواهند داشت. از اینرو تجدید نظر حزب کمونیست در برنامه سابق مثبت و قابل تقدیر است.

۴- رجوع شود به «انقلابی که به آن خیانت شد» و «بین‌الملل سوم پس از لنین»، لئون تروتسکی، نشر کارگری سوسیالیستی.

حکومت با حکومت کارگری متفاوت است، باید روشن و صریح توضیح داده شود. او می‌گوید که «جمهوری دموکراتیک انقلابی نامی است که خصلت این حکومت را نشان می‌دهد و نه اسم یک حکومت خاص در یک دوره معین»، سؤال ما اینست که خصلت این حکومت چیست؟ و چه تفاوت کیفی‌ای با حکومت کارگری دارد؟ لازم است توضیح داده شود که منظور از «یک جمهوری مبتنی بر دموکراسی انقلابی» جدا از یک «حکومت کارگری» چیست؟ اگر وی تفاوتی میان این دو حکومت قابل نیست، چه اصراری است که نام دیگری به غیر از «حکومت کارگری» به آن منتسب شود. اما اگر منظور اینست که نیروها و گرایش‌های «غیر کارگری» نیز در این حکومت سهم هستند (البته در صورتی که به قول وی «انقلاب پیروزمند نتواند از آن چه یک حکومت کارگری تنها وظایف فوری و اولیه را تشکیل می‌دهد، فراتر رود و حتی فقط بخشی از آن‌ها را، آن هم به شیوه ناقص و نیمه کاره عملی سازد» - ص ۲۴)، چرا با صراحت گفته نمی‌شود. چنانچه نیز منظور او اینست که آن یک حکومت «موقت» است (همانند آنچه لنین در ۱۹۰۵ طرح می‌کرد)، باید تذکر داد که در ایران به چنین حکومت موقتی نیازی نخواهد بود، زیرا که بورژوازی نقداً در صدر قدرت قرار گرفته و سایر نیروهای اجتماعی بورژوا و لایه‌های بالای خرده بورژوازی نیز در دوران انقلاب (گرچه امروز در اپوزیسیون قرار گرفته‌اند) به حمایت از دولت بورژوایی کشیده خواهند شد. و چنانچه نیز «انقلاب پیروزمند نتواند از آن چه یک حکومت کارگری تنها وظایف فوری و اولیه را تشکیل می‌دهد، فراتر رود و حتی فقط بخشی از آن‌ها را، آن هم به شیوه ناقص و نیمه کاره عملی سازد»، این به مفهوم شکست انقلاب کارگری است. که در آن صورت بورژوازی بدیل حکومتی (دائمی یا موقت) خود را اعمال خواهد کرد (البته به نام دموکراسی و آزادی!). راه سومی وجود ندارد!

حکومت آتی ایران

نخستین نکته‌ای که برای بررسی وضعیت ایران و تعیین حکومت آتی باید تأکید شود، اینست که تکالیف دموکراتیک انقلاب در ایران انجام نشده‌اند.^(۵) تکالیف دموکراتیک مانند حل مسئله ارضی، مسئله ملی، مسئله دموکراسی و غیره لاینحل باقی مانده‌اند. لاینحلی این تکالیف به مفهوم بقای مناسبات کهن (مناسبات تولید ماقبل از سرمایه‌داری) در جامعه است. دوم، از آنجایی که اقتصاد ایران در بازار امپریالیستی ادغام شده است، اقتصادی «بیمارگونه» و پر تناقض و «عقب‌افتاده» نگهداشته شده است. در کلیه کشورهای «جهان سوم» (از جمله ایران) این خصوصیات ویژه بر قرار است. به

علت مبادله نابرابر در سطح جهان سرمایه‌داری، عقب‌افتادگی در این کشورها باز تولید و حتی تشدید می‌شود. روال «صنعتی» شدن هرگز در این کشورها تحقق پذیر نخواهد بود. نظام انحصاری بین‌المللی (به ویژه بانک‌های بین‌المللی) سیاست‌های خود را بر این جوامع تحمیل می‌کنند. در نتیجه، در تولید اجتماعی، مناسبات تولیدی سرمایه‌داری مسلط می‌گردند.

در ایران نیز، به این علت، وجه تولید سرمایه‌داری غالب بر جامعه شده است. اما در درون این نظام اقتصادی، مناسبات «سرمایه‌داری»، «شبه سرمایه‌داری» و «ماقبل از سرمایه‌داری» در کنار یکدیگر وجود دارند. به سخن دیگر، وجه تولیدی سرمایه‌داری «تحمیلی»، در کنار مناسبات کهن همزیستی می‌کنند. این امر تضاد اصلی نظام سرمایه‌داری در ایران است.

اما، دخالت سرمایه‌داری جهانی در ایران از اوائل قرن اخیر (و به ویژه پس از انقلاب سفید) به تغییر ماهیت «دولت» نیز کمک رسانده است. در ایران دولت ماقبل از سرمایه‌داری «بورژوایی» شد. بر خلاف غرب که «بورژوایی» شدن دولت توسط انقلاب‌های بورژوا دموکراتیک تحقق یافتند، در ایران دولت ماقبل از سرمایه‌داری از «بالا»، توسط امپریالیسم و به تدریج «بورژوایی» شد.

سوم، بر اساس متدولوژی مارکسیستی با بورژوایی شدن دولت، دوران انقلاب‌های بورژوا دموکراتیک نیز سپری شده‌اند. کلیه تشرای «انقلاب»‌ها و «جمهوری»‌های «دموکراتیک»، «خلق» و «نوین» و غیره نا مربوط و بی‌معنا هستند. چنانچه دولت ماقبل از سرمایه‌داری در مصدر قدرت باشد، می‌توان حتی با نیروهای فوقانی خرده بورژوازی و لایه‌هایی از بورژوازی برای سرنگونی آن دولت‌ها متحد شده و «انقلاب دموکراتیک» یا «جمهوری دموکراتیک» را سازمان داد، زیرا که انقلاب در واقع «انقلاب بورژوایی» است. اما بلافاصله پس از به قدرت رسیدن بورژوازی، به قول لنین انقلاب بایستی تنها با «دهقانان فقیر و کارگران» و «بی‌وقفه» ادامه یابد و دولت سرمایه‌داری را سرنگون کند. چنانچه دولت نقداً سرمایه‌داری باشد (که در ایران چنین است)، صحبت از «جمهوری دموکراتیک» به میان آوردن حتی به شکل «موقتی» (به عنوان حکومت موقت) نا وارد است.

تکالیف بورژوا دموکراتیک را دولت سرمایه‌داری در ایران نمی‌تواند حل کند. این تکالیف را دولت کارگری به نحو احسن حل خواهد کرد. در نتیجه از زاویه انتقال قدرت دولتی به طبقه بورژوا، نقداً، دوران «انقلاب دموکراتیک» در ایران پایان پذیرفته است. اما از لحاظ حل تکالیف دموکراتیک، وظایف بر دوش حکومت کارگری گذاشته شده است. چهارم، سرمایه‌داری ایران نه تنها دچار

بحران‌های ادواری سرمایه‌داری است، که به علت نحوه ادغام در بازار جهانی، دچار بحران ساختاری است. سرمایه‌داری ایران قادر به رهایی از چارچوب نظام جهانی سرمایه‌داری نیست. هرگز به تولید وسایل تولیدی و رقابت اقتصادی با کشورهای صنعتی قابل نخواهد آمد. بدین ترتیب، اضافه بر تکالیف لاینحل انقلاب دموکراتیک، تکالیف ضد سرمایه‌داری نیز در انقلاب آتی وجود خواهد داشت.

بدون سرنگونی ریشه‌ای نظام سرمایه‌داری و مناسبات تولیدی آن، امر رشد نیروهای مولده عملی نخواهد بود. بدون الغای مالکیت خصوصی و بدون اقتصاد با برنامه، صنعتی شدن ایران غیر ممکن خواهد بود.

از اینرو جامعه ایران، جامعه‌ای است با تضادهای مرکب و انقلاب ایران انقلابی است با تکالیف مرکب.^(۶) برای حل مسئله انقلاب در ایران، باید مجموعه این تکالیف انجام گیرند. وگرنه انقلاب به پیروزی نهایی نخواهد رسید.

چنانچه با حضور دولت بورژوایی، تضادهای جامعه کماکان ادامه یابند، دولت دیگری باید جایگزین این دولت شود که قادر به حل تکالیف مرکب انقلاب باشد. این دولت تنها می‌تواند یک دولت پرولتری باشد. دولتی که در آن قدرت عمده در دست طبقه کارگر باشد. تنها چنین دولتی قادر به سرنگونی دولت بورژوایی است. بین سرنگونی دولت بورژوایی و تشکیل این دولت انقلابی نوین، دولتی دیگری وجود نخواهد داشت. یا انقلاب پیروز شده و دولت پرولتری شکل می‌گیرد، یا دولت بورژوایی به همان شکل (و یا شکل دیگری) در قدرت باقی خواهد ماند. بنابراین انقلاب آتی یک انقلاب کارگری است و انقلاب کارگری آغاز انقلاب سوسیالیستی است.

پنجم، دولت کارگری آتی بایستی متکی بر یک نظام شورایی باشد. در واقع ارگان‌های مستقیم اعمال قدرت باید شوراهای کارگران و زحمتکشان

۵- برای توضیح بیشتر این نکته رجوع شود به مقاله «چند نکته در باره دولت و انقلاب آتی»، م. رازی، «کارگر سوسیالیست»، شماره ۴۳، خرداد ۱۳۷۶.

۶- این نکته‌ای است که به درستی نویسنده حزب کمونیست در مقاله خود به آن اشاره کرده است. تنها تذکر اینست که تکالیف «دموکراتیک» و «سوسیالیستی» را نباید از هم جدا کرد. حکومت کارگری به هر دو تکالیف در عین حال برخورد می‌کند (بستگی به انکشاف سرمایه‌داری در جامعه دارد). در ایران این دو تکلیف، ادغام با یکدیگر انجام خواهد پذیرفت. تقدم و تأخری وجود نخواهد داشت.

باشند. حزب انقلابی نمی‌تواند خود را جایگزین شوراها کند.

در نتیجه، شعار محوری حکومتی کمونیست‌ها در ایران «جمهوری شورایی» است و نه «جمهوری دموکراتیک انقلابی». متحدان کارگران نیز دهقانان فقیر و نیمه پرولتارها هستند.

«حکومت موقت» و مجلس مؤسسان

یکی از اشتباهات رایج چپ سنتی برای تعیین حکومت آتی، الگوبرداری از وضعیت پیشا انقلابی روسیه است. نظر بلشویک‌ها تا سرنگونی تزار و تشکیل حکومت بورژوازی (کرنسکی) این بود که انقلاب روسیه یک انقلاب بورژوازی است، اما خود بورژوازی قادر به حل تکالیف بورژوا دموکراتیک نیست. بنابراین برای حل رادیکال مسائل انقلاب بورژوازی، بایستی در ابتدا حکومت موقتی به نام «دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» ایجاد گردد تا «تشکیل یک مجلس مؤسسان بر اساس آراء واقعاً همگانی، مستقیم، مخفی، و متکی بر حق رأی مساوی» را تضمین کند. یعنی حکومت موقتی برای «تضمین آزادی کامل و واقعی در دوره انتخابات»^(۷) تفاوت منشویک‌ها و بلشویک‌ها نیز در همین نظریه نهفته بود. منظور منشویک‌ها از «انقلاب بورژوازی» آتی روسیه این بود که کمونیست‌ها باید به دنبال بورژوازی افتاده و «جناح چپ» آن را بوجود آورند، در صورتی که نظر بلشویک‌ها از «انقلاب بورژوازی» این بود باید بر گردن بورژوازی بی‌اراده افساری انداخت و آنرا در انقلاب بورژوازی‌اش هدایت کرد و سپس آنرا خفه کرد! (با کمک انقلاب‌های سوسیالیستی در اروپا و وحدت با دهقانان فقیر).

اما پس از به قدرت رسیدن بورژوازی (دولت کرنسکی) لنین به محض ورود به روسیه در «ترهای آوریل» معروف خود شعار سابق را رها کرده و خواهان «انقلاب سوسیالیستی» شد. او اعلام کرد که «نمایندگان شوراهای کارگران تنها حکومت انقلابی ممکن است»، اهداف آن نیز روشن بودند: «نه یک جمهوری پارلمانی - بازگشت به این شکل از حکومت، از حکومت شورایی یک گام به عقب است - بلکه جمهوری شورایی نمایندگان کارگران، دهقانان فقیر و دهقانان در کل کشور، از پائین به بالا»^(۸) لنین بر این اعتقاد بود که با حضور دولت بورژوازی و با داشتن اکثریت آراء میان شوراها دیگر «مرحله دموکراتیک» انقلاب سپری شده است و تسخیر قدرت برای «انقلاب سوسیالیستی» در دستور روز قرار گرفته است.

از دیدگاه لنین، در جامعه «قدرت دوگانه» برقرار بود. از یک سو قدرت «حکومت موقت»

(دیکتاتوری بورژوازی) و از سوی دیگر قدرت شورایی (دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان). در چنین وضعیتی او اذعان داشت که «انقلاب بورژوازی یا بورژوا دموکراتیک خاتمه یافته است»، گرچه وظایف بورژوا دموکراتیک هنوز تحقق نیافته است. او گفت که: «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان به ثمر رسید»^(۹) بنابراین به اعتقاد لنین با به قدرت رسیدن بورژوازی، شعار «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان» نیز باید کنار گذاشته شود. در «کنفرانس آوریل» شعار «تمام قدرت به شوراها» به جای شعار سابق، با اکثریت آراء، برگزیده شد.

الگوبرداری از این واژه‌ها و بکارگیری آن در انقلاب آتی ایران محققاً بی‌ارتباط به واقعیت است. در ایران یک دولت بورژوا در قدرت است و تنها بدیل انقلابی همان دیکتاتوری پرولتاریا است. شعار حکومتی کمونیست‌ها نیز تنها «حکومت شورایی» است. مرحله‌ای (دموکراتیک یا غیر دموکراتیک) در میان نخواهد بود. هر مرحله‌ای به غیر از تشکیل حکومت شورایی متکی بر کارگران و دهقانان فقیر، حکومتی است از نوع بورژوازی آن.

آیا این موضع به این مفهوم است که در صورت نبود امکان برقراری «حکومت شورایی» پس از سرنگونی، باید «فرقه‌گرایانه» چشم‌ها خود را بر هر بدیلی بست.^(۱۰) مسلماً خیر! در صورت عدم توفیق تشکیل «حکومت شورایی» و تحمیل یک حکومت غیر کارگری، مبارزه برای تشکیل «مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی» در دستور کار قرار می‌گیرد. البته باید تذکر داد که هدف کمونیست‌ها به تنهایی تشکیل مجلس مؤسسان نیست.^(۱۱) لنین زمانی مجلس مؤسسان را طرح کرد که حکومت ماقبل از سرمایه‌داری (تزار) بر قدرت بود و تشکیل مجلس مؤسسان می‌توانست یک حکومت موقت را، پس از سرنگونی، برای تشکیل دولت کارگری آماده کند. از آنجایی که تشکیل آن در برنامه بلشویک‌ها آمده بود به تشکیل آن مبادرت کردند. اما در عمل، این مجلس در مقابل شوراها قرار گرفت و منحل اعلام شد.^(۱۲) اما در ایران از آنجایی که بایستی حکومت شورایی تشکیل گردد، طرح چنین شعارهایی (مانند تشکیل مجلس مؤسسان و حکومت موقت انقلابی و غیره) کارآیی خود را از دست می‌دهند.

اما اگر کارگران و دهقانان فقیر قادر به تشکیل حکومت شورایی نشدند چه؟ اگر حکومت دیگری (بورژوازی، اما دموکراتیک!) تشکیل شد، آیا کمونیست‌های می‌توانند در آن شرکت کنند؟ در آن زمان آیا طرح شعار تأسیس مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی اصولی است؟^(۱۳)

به اعتقاد ما پس از سرنگونی رژیم، چنانچه حکومت شورایی (کارگران و دهقانان فقیر) به علت عدم آمادگی شوراهای کارگری و یا عدم وجود یک حزب پیشتاز انقلابی سراسری به مثابه سازمانده جنبش کارگری، شکل نگیرد، کمونیست‌ها در هیچ

حکومتی دیگری (که محققاً بورژوازی خواهد بود - حتی دموکراتیک‌ترین آن) شرکت نباید کنند. اما، در عین حال در این مقطع (و تنها در این مقطع که حکومت شورایی توفیق حاصل نکرده‌است)، ما خواهان تشکیل «مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی» (نه مجلس مؤسسان به مفهوم پارلمان عادی بورژوازی) خواهیم شد. ما خواهان مجلس مؤسسانی که هیچ ارگان و سازمان و فردی را بالای سر خود نپذیرفته و توسط نیروهای مسلح توده‌ای نظارت شده و توسط نمایندگان واقعی مردم با رأی مستقیم، همگانی، مخفی و آزاد تشکیل می‌گردد، هستیم، که کار خود را در راستای تدارک تشکیل یک حکومت انقلابی (کارگری و دهقانی) آغاز کند. تا تشکیل حکومت کارگری، نمایندگان کارگران و دهقانان فقیر بطور مستقل در این مجلس شرکت خواهند کرد. چنین مجلسی «حکومت» نیست، که تنها «مؤسسه»‌ای است برای تشکیل حکومت کارگری آتی. شرکت در چنین مجلسی با شرکت در حکومت بورژوازی متفاوت است. کمونیست‌ها هرگز در حکومت بورژوازی شرکت نمی‌کنند! ۱۳۷۶

۷- «دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان»، مجموعه آثار به زبان انگلیسی، جلد ۸، ص ۲۹۳.

۸- به نقل از «از فوریه به اکتبر»، انقلاب بلشویکی، ای‌اچ کار، جلد ۱، ص ۹۱.

۹- همانجا، ص ۹۲.

۱۰- چنین نظر فرقه‌گرایانه‌ای را «اقلیت» دارد. رجوع شود به مقاله آذربرزین، «کارگر سوسیالیست» شماره ۳۵، خرداد ۱۳۷۵.

۱۱- نظریات برخی از نیروهای اپوزیسیون چپ به ویژه «راه کارگر» در باره مجلس مؤسسان نادرست است. آنها تشکیل آنرا به مثابه یک فاز ضروری می‌بینند. رجوع شود به منبع ۱۰.

۱۲- صحت و سقم انحلال مجلس مؤسسان از حوصله این مقاله خارج است، اما به اعتقاد ما با تشکیل یک حکومت کارگری دیگر نیازی به مجلس مؤسسان نیست. مجلس مؤسسان عالی‌ترین و دموکراتیک‌ترین شکل مجلس بورژوازی (اقلیت جامعه) است. در صورتی که «جمهوری شورایی» دموکراسی کارگری (اکثریت مردم) و در نتیجه عالی‌تر از هر مجلس بورژوازی است. بلشویک‌ها اصولاً نمی‌بایست چنین مجلسی را پس از تسخیر قدرت فراموش می‌خواندند.

۱۳- متأسفانه نوشته «حزب کمونیست» به هیچ یک از این سؤال‌ها پاسخی نمی‌دهد. امیدواریم این بحث انگیزه‌ای شود که نظریات «حزب» بیشتر شکافته شود.

فرانسه پس از انتخابات عمومی

فراخوان انتخابات عمومی بتوسط ژاک شیراک رئیس جمهور دست راستی فرانسه، با پیروزی حزب سوسیالیست، ائتلاف احزاب دست راستی را که از ۱۹۹۳ دولت را در دست داشتند خاتمه داد؛ ائتلاف حزب کمونیست و چند گروه کوچک در این انتخابات امکان پیروزی برای حزب سوسیالیست را فراهم آورد.

پیروزی غیرمنتظره چپ در انتخابات ۲۵ مه و ۱ ژوئن، شرایط سیاسی جدیدی را ایجاد نمود؛ عمده دلیل اتحاد بین این احزاب نه بخاطر تغییر حکومت دست راستی قبلی، بلکه محدود نمودن رأی دهندگان دست راستی و تاکتیکهای اتخاذ شده بتوسط جبهه ملی «لوپن» بود.

اما باید توجه داشت که، واقعیت در فرای این نتیجه انتخابات، جهت گیری به چپ نمیشد؛ در مقایسه با انتخابات ۱۹۹۳ که شکست سختی برای چپ به همراه داشت، رأی دهندگان به چپ افزایش یافته است؛ در دور نخست مجموعه رأی برای چپ به همراه چپ انقلابی، سبزها و کاندیداهای مستقل چپ ۴۴/۲۸٪ که (۱۱/۲۱۷۶۲۶) رأی در مقایسه با مجموعه رأی برای راست و ماورای راست ۵۱/۲۵٪ که (۱۲/۹۸۴۴۰۲) بود، به پایان رسید. مهمترین نکته در این خواهد بود که حزب سوسیالیست برای مدتی حکومت خواهد نمود؛ برای چه مدت؟ این نخستین سوال مطرح شده میباشد که پاسخ به آن مشکل است؛ دوره پارلمان پنج سال که تا سال ۲۰۰۲ همزمان با دور جدید برای انتخاب ریاست جمهوری خواهد بود؛ اگر پارلمان دور پنج ساله خود را طی کند یا قبل از ۲۰۰۲ منحل گردد، منافع حزب سوسیالیست ایجاب میکند که دوره آرامی را پشت سر بگذارد؛ در حل حاضر ژوسپن رهبر حزب سوسیالیست پتانسیل اصلی برای کاندیداتوری ریاست جمهوری جناح چپ که خود نیز مشتاق آن میباشد، را میتوان پیش بینی نمود.

اما تا انتخابات ریاست جمهوری بعدی هنوز راه زیادی باقیمانده و برای ژوسپن ارجحیت اصلی رودروئی با وظایف فوری میباشد. در کوتاه مدت، پیروزی احزاب چپ در انتخابات بحثهای قدیمی «اتحاد چپ» را دوباره بصورت جدی مطرح نموده، که مشخصاً رهبری حزب کمونیست از بکار بردن این ترم امتنا نموده، چرا که این ائتلاف انتخاباتی حتی بدور یک برنامه مشترک برای حکومت صورت نپذیرفت.

باید خاطر نشان نمود که نزدیکی رابطه بین حزب کمونیست و حزب سوسیالیست بتوسط تصمیم شیراک برای یک انتخابات پیش از موعد

همیشگی، تسریع یافت؛ اما این تسریع در جهت حرکتی بود که آنها پیشتر خود قدم گذاشته بودند؛ ایجاد توازن قدرت بین حزب سوسیالیست و حزب کمونیست که رهبر آن روبرت هیو خواهان بدست آوردن مسئولیت هرچه بیشتر در حکومت بود.

در شب انتخابات پس از اعلام نتیجه روبرت هیو اعلام نمود که در هر صورت حزب کمونیست تصمیم به حمایت از حکومت سوسیالیستها داشت؛ حزب کمونیست در وضعیتی قرار داشت که میتواند شرایط خود را برای حمایت از حکومتی که بتوسط سوسیالیستها رهبری میشد، اجبار نماید چرا که حزب سوسیالیست در پارلمان ۲۴۵ نماینده از مجموع ۵۷۷ داشته و به حمایت ۳۶ نماینده حزب کمونیست برای بدست آوردن اکثریت پارلمان برای ایجاد حکومت جدید احتیاج داشت.

اکنون حزب کمونیست در حکومت وزرائی داشته که محصور در «حکومت همبستگی» میباشد؛ این بهترین هدیه برای لیونل ژوسپن، در ترمهای سیاسی آن است، چرا که آنها مجبور خواهند بود با داشتن دو وزیر و یک منشی در دولت از سیاستهای ضدکارگری سوسیالیستها حمایت نمایند.

توافق با سبزهها مدتها قبل از تصمیم شیراک به انحلال پارلمان پیش رفته بود؛ به لطف حزب سوسیالیست، جنبش اکولوژیست یا حداقل جریان اصلی آن بعنوان «جریان چپ» شناخته شد؛ در هر حال در اصل قضیه تغییری بوجود نخواهد آورد، زیرا که ائتلاف چپ جهتی نوین برای سبزهها که همیشه خود را نه چپ و نه راست معرفی نموده اند، بدنبال نخواهد داشت؛ رهبر سبزهها دومینیک وینت موفق شد که این سیاست را در جنبش سبزهها جا بیندازد و بکمک حزب سوسیالیست هشت نماینده در پارلمان داشته باشد؛ در راس این قضا یا اکنون وینت بمقام وزیری رسیده است؛ او قادر گردید که پروژه ایجاد کانال بین رودخانه رین و رون رامتوقف ساخته و نیروگاه اتمی در شهر سیرس - مالویل را تعطیل نماید؛ این اقدامات به سبزهها امکان حضور خود را در حکومت سوسیالیستها توجیه پذیر خواهد نمود؛ سیاستی که ممکن است در آینده آنها را مجبور بدفاع از سرمایه داران در مقابل خواستها و منافع طبقه کارگر گرداند، زیرا که حکومت حزب سوسیالیست به یاری آنها در رابطه با مسائل محیط زیست در دفاع از کارخانه داران احتیاج خواهد داشت.

ژوسپن برای معرفی حکومت خود بمثابه «حکومت پلورنالیست چپ» از «رادیکالهای سوسیالیست» که وجود آن امروزه سخت باورنکردنی بنظر میرسد، استفاده نمود؛ هنوز بنظر

میرسد که او شاید مشکلی سخت تر از بتوافق رسیدن با هیو و وینت یعنی ایجاد رهبری «پلورنالیست» سوسیالیست را در مقابل خود داشته باشد؛ اما در عملکرد موفقیت آمیز او در تصمیم به کاندیدا شدن در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۵ و تکیه دیگر رهبران سوسیالیست بخاطر نداشتن دلیل از اینکار صرف نظر نمودند، و موفقیت دیگر او در انتخابات عمومی ۱۹۹۷ و زنده ای بسیاری برای انجام اینکار به وی داد؛ خواسته یا ناخواسته اعضای دیگری چون روکار، فابیوس، دولور، لانگ، ژوکس و چند تن دیگر بر روی صندلیهای نمایندگی پارلمان بدون داشتن پستی در حکومت باقی ماندند.

ایجاد حکومتی جوانتر در سن و چه عضویت در حزب با چندین وزیر زن، برای ژوسپن در بین افکار عمومی و مطبوعات موفقیت آمیز بود؛ مطبوعات از «حکومت جوانگرا» در ساختار و در روحیه صحبت بمیان آوردند، اما ژوسپن همچنین به چند نفر با تجربه و قابل اطمینان برای وظایف احتیاج داشت، حتی اگر فقط برای نشان دادن به سرمایه داران و بورژوازی که وی معرفیهای درستی را انتخاب نموده است.

کارنامه ژوسپن خود نیز معرفی نامه «قابل اطمینانی» است، او دبیر اول حزب سوسیالیست از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۸ بود و با داشتن چنین پستی وی در کلیه تصمیم گیریهای مهم در طول پنج سال، نخستین حکومت سوسیالیست نقشی اساسی ایفا نمود؛ رضایت بورژوازی از وی ننتها از مواضع مختلف اتخاذ شده بتوسط نمایندگان صاحبکاران بلکه همچنین در بازار بورس، علیرغم داشتن سه وزیر عضو حزب کمونیست مشخص گردید؛ این گروهی است که ژوسپن قرار است با آن کار کند، اما برای چه مدت؟ فقط زمان بدان پاسخگو خواهد بود؛ و آن اساساً بستگی به بحران اقتصادی خواهد داشت.

چهار سال عملکرد دولت های «بالادور» و «ژوپه» منجر به انزجار مردم فرانسه از آنها شد. ژاک شیراک، برای نجات خود، پارلمان را منحل کرد. اگر راست ها برنده شده بودند، او رأی اعتماد می آورد، و در صورت انتخاب «چپ» ها او خود را از مخمصه نجات داده و هر مسئله ای را به گردن «سوسیالیست» ها می گذاشت.

بالاخره، «چپ» ها، بعد از دو دور انتخاباتی، اکثریت را در مجلس بدست آوردند. سال قبل احزاب چپ فرانسه از جمله «سبزهها»، «حزب کمونیست»، «حزب سوسیالیست» و «اتحادیه کمونیست های انقلابی» (طرفداران بین الملل

۲۲ فرودگاه بزرگ و کوچک (محلی) به جمع اعتصاب پیوستند و چهار فرودگاه بزرگ بین‌المللی Narita در استان «چیبا»، Haneda در استان توکیو، فرودگاه بین‌المللی Osaka و فرودگاه بین‌المللی Hiroshima، با تعیین ضرب‌الاجل یک هفته‌ای، خواستار پاسخ مثبت مسئولین شرکت شدند! در این روز ۱۰۸۰۰۰ مسافر که قصد جابجائی با شرکت JAS را داشتند از رسیدن به مقصد بازماندند! خواست اعتصابیون افزایش مقدار درصدی «بونس» (Bones)^(۲) سالیانه می‌باشد.

هنوز ۱۲ ساعت از پخش خبر اعتصاب نگذشته بود که، اتحادیه کارگران JR (Japan Railway) «راه آهن سراسری ژاپن» و JAL (Japan Air Lines)، بزرگترین شرکت هواپیمائی ژاپن، درخواست مشابهی مطرح نمودند (در صورت عدم پاسخ مثبت به جمع اعتصابیون خواهند پیوست)! این اعتصاب پس از ۱۷ سال اولین اعتصاب بزرگی است که در ژاپن اتفاق افتاده است. آخرین اعتصاب بزرگ، در دوره امپراطوری «هیرو هیتو» مصادف با اوت ۱۹۸۰ توسط کارگران معادن اتفاق افتاد که با نتایج درخشانی همراه بود.

از بخش ارتباطات بین‌الملل «کارگر سوسیالیست» -

«Rec: Suzuki Takahiro»

۱- تروتسکیست‌ها با گرایشات متنوع در ژاپن، از قویترین و بزرگترین گرایشات مارکسیستی می‌باشند. در چند سال اخیر با توجه به اعتراضات مردم ژاپن در جزیره Oki Nawa نسبت به حضور نیروی نظامی آمریکا، این گرایشات تروتسکیستی قوت مضاعفی پیدا کرده‌اند. تمام این گرایشات در همکاری نزدیک با CWI می‌باشند. جهت اطلاع از چگونگی پیدایش این گرایشات و چپ ژاپن، رجوع شود به «کارگر سوسیالیست» شماره ۳۶، مقاله «جنبش سوسیالیستی ژاپن در مثلث خیانت، سازش و شکست» به قلم Yacida Hiroshi.

۲- سهم هر کس (کارگر) از سود حاصل در یک سال را به زبان ژاپنی Bones گویند. جهت اطلاع: کارگران رسمی در ژاپن در طول یک سال دوبار Bones دریافت می‌دارند، اولین بار در هفته آخر ماه ژوئیه و دومین بار در هفته دوم ماه دسامبر. تعداد هر بار آن به طور متعارف برابر با دوبرابر حقوق متوسط ماهیانه یک کارگر رسمی است مثلاً کارگری که ماهیانه ۲۵۰۰۰۰۰ ین حقوق دریافت می‌دارد در ماه ژوئیه و دسامبر باید ۵۰۰۰۰۰۰ ین Bones دریافت دارد. اما در چند سال اخیر به علت بحران سیستم سرمایه‌داری، کارفرمایان این مقدار را به نصف تقلیل داده‌اند.

نمود که حکومت راستی سابق انجام داد؛ در مقام مقایسه با حکومت سابق سوسیالیست که تحت قدرت رئیس جمهور چپ بود، ارجحیت برای این حکومت این خواهد بود که امکانات لازم برای مسالمت با یک رئیس جمهور دست راستی را فراهم خواهد ساخت، یا ضعف اکثریت داشتن در پارلمان وی را جبران خواهد نمود بجای اعمال یک سیاستی که خواسته‌های فوری طبقه کارگر را احیا نماید.

بجز اینکه در عمل داشتن یک حکومت چپ که نمیتواند هیچگونه قدمی رادیکال در جهت پائین آوردن تعداد بیکاری، بی‌کفایتی در جلوگیری در رشد جبهه ملی، بر دارد تنها کمک ایده‌آل برای ایجاد و گشایش راه برای جبهه ملی لوپن خواهد بود.

گفتن اینکه امروز در چه جهتی جبهه ملی رشد خواهد نمود بسیار مشکل میباشد، ممکن است در جهت یک حزب پارلمنتاریستی با عقاید ماورای راست، در همکاری و جذب احزاب راست موجود و یا در سیمای فاشیستی جبهه ملی که رشد آینده آنرا روشن خواهد نمود. اگر امکان نخست ارتقا و حشت در طبقه کارگر و منافعش بوجود آورد، احتمال دوم خطری مرگبار خواهد بود.

اما تاریخ آینده هنوز نوشته نشده است؛ طبقه کارگر واقعاً برای مدت زیادی در امور دخالت سیاسی ننموده است؛ بهر حال او هنوز شکست نخورده است؛ اگر طبقه کارگر در یک لحظه حضور خود را حتی بسادگی برای خواسته‌های اقتصادی در و نزد خود احساس نماید، انتقال وضعیت سیاسی موجود اجتناب ناپذیر خواهد بود.

امیر گلزار - نستون

«ژاپن و اعتصاب»؟!

آنهاییکه چند سالی را در ژاپن گذرانده باشند بخوبی میدانند که در این کشور هر روزه انسان با خبرها و حوادثی مواجه میگردد که در گوشه و کنار دیگر دنیا به جای خود میتواند از خبرهای نادر و جالب باشد.

در ظهر ۱۹ ژوئن ۱۹۹۷ پخش یک خبر از رسانه‌های خبری، همه ژاپنیها را به تعجب واداشت:

شرکت JAS (Japan Air System) دومین شرکت بزرگ هواپیمائی و مسافربری ژاپن به مدت ۲۴ ساعت اعلام اعتصاب نمود! دو اتحادیه چپ کارگری با گرایشات تروتسکیستی^(۱) در عرض کمتر از ۴ ساعت، یعنی از ۸ صبح تا ۱۲ ظهر (ساعت پخش خبر)، ۴۴۰۰۰ کارگر باربر، مهندس پرواز، خدمه پرواز، راهبری هوائی، بخش خدمات، فروش بلیت و غیره را به اعتصاب کشاندند!

چهارم) حول یک برنامه ناروشن و به رهبری حزب سوسیالیست گرد آمدند. هدف این اتحاد، تضمین پیروزی در انتخابات ۱۹۹۸ بود. در این انتخابات حزب سوسیالیست ۷۲ میلیون در مقابل ۵ میلیون در سال ۱۹۹۳ بدست آورد. حزب کمونیست ۷۳۰۰ در صد به آراء خود در قیاس با ۱۹۹۳ افزود.

بنابر یک همه پرسی آراء سوسیالیست‌ها به برنامه آنها نبوده، بلکه مخالفت با دولت و شخص «آلن ژوپه» بوده است. «سوسیالیست»‌ها به رهبری «لیونل ژوسپن»، با دو وزیر از حزب کمونیست (وزرات ورزش و جوانان و وزارت ترانسپورت) و یک وزیر از حزب «سبز» (وزرات محیط و شهرسازی)، کابینه خود را تشکیل دادند.

پیروزی «سوسیالیست»‌ها تغییری در زندگی زحمتکشان فرانسه بوجود نخواهد آورد. ژوسپن «چپ‌گر» همان سیاست ژوپه «راست‌گر» را با متد خاص خود ادامه خواهد داد.

احزاب دست راستی در اپوزیسیون

برای راست، ۱۹۹۷ سال شکست بود؛ و برای ۱۴۸ نماینده که یکسال زودتر از وقت مقرر، اگر نه بیکار حداقل بدون صندوق در پارلمان، میتوان تصور نمود که اگر انتخابات یکسال دیرتر انجام گرفته بود حتی میتوانست وضعیت را وخیمتر نماید؛ این شکست مبیایستی نه بدلیل صعود مقاومت ناپذیر چپ بلکه تاکتیک جبهه ملی در شرکت مستقل و همه جانبه در دور دوم در کلیه بخشهای ممکن، نگرانی بوجود آورد؛ جنگ بین دو فراکسیون و باندهای داخلی دو حزب اصلی دست راستی بنظر میرسد پایانی نداشته باشد؛ تا حدی این جنگ درون حزبی بر سر انتخابات ریاست جمهوری برای سال ۲۰۰۲ میباشد؛ به هر قیمت ممکن، بدین معنی که یک سیاست مدار برای هدف خود برای ریاست جمهوری احتیاج به چندین سال شناساندن خود بعنوان یک کاندیدای دست راستی و همچنین مبارزه فراکسیونی و یا حداقل بعنوان یک کاندیدا از یکی از دو حزب اصلی بشناساند.

اما این امکان وجود دارد که در سال ۱۹۹۸ در انتخابات سراسری و محلی رأی دهندگان برای جبهه ملی بقیمت از دست دادن آنها برای -آر پی آر- و -یو دی اف- (جریانات راستگرا) افزایش یابد؛ و یا اینکه بخشهایی از راست سنتی بطرف جبهه ملی بروند.

این وضعیت سیاسی است که پس از انتخابات ظاهر گردیده است؛ در شکل کنونی خود، هیچ امکانی برای طبقه کارگر مهیا نخواهد نمود؛ مطمئناً حکومت چپ دقیقاً همان سیاستی را اعمال خواهد

مکتب فرانکفورت و یورگن هابرماس نگرش عقلی سازی و رهایی

حمید حمید

بخش اول: گذران تاریخی و
اندیشه‌های مشخص*

I

از تاریخ پیدایی «مکتب فرانکفورت» و «نگرش انتقادی» متعلق به آن قریب به هفتاد و شش سال می‌گذرد. رویارویی جریانهای مارکسیستی ارتدکس با آموزشهای این نحله از یکسو و تأثیرات چشمگیر خود مکتب بر پیدایی و قوام روندهای فکری مشهور به «مارکسیسم غربی» و «چپ جدید» در جهان سرمایه‌داری از سوی دیگر، این مکتب را بویژه در دو دهه ی ۶۰ و ۷۰ بصورت یکی از عمده‌ترین جریانهای فلسفی و جامعه‌شناختی روزگار ما در آورد. در تمامی این دوران، چه محافل دانشگاهی و چه احزاب سیاسی در میهن ما نسبت به واقعیت این مکتب ناآگاه باقی ماندند و چنانکه گویی «در غرب خبری نیست» نامی و نشانی و شرح و توضیحی در هیچ اثر و نوشته‌ای از داعیه داران روشنفکری ایران، از اعضا و یا مضمون فکری این جریان انتشار نیافت. ** تأسف از این غفلت نه از باب تأیید و یا قبول صحت آرای نمایندگان این مکتب، که از این بابت است که این جریان با توجه به نقش عمده‌ای که در تحول روش‌شناسی علوم اجتماعی و تحلیل مسائل عمده‌ای چون باز‌شناسی نیروهای عامل در سرمایه‌داری جدید، وجوه تاویلی ساختار عمل انسان، روابط نگرش و عمل، دیالکتیک روشنگری، زبان و ارتباط ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی، انسان و طبیعت، ماهیت مدرنیته و عقل و بسیاری موارد دیگر ایفا کرد، می‌توانست در ایجاد روحیه‌ای تأملی و انتقادی و گشایش افقهای تازه‌ای برای نونگری به مسائل مبهم فلسفی و سیاسی، نقشی اهرمی ایفا کند. بهر ترتیب این فرصت نیز چون بسیاری فرصتهای دیگر فوت شد. دریغ است که زمانی به این مکتب و جنبه‌ای از آراء آخرین

نماینده بزرگ آن یعنی یورگن هابرماس می‌پردازم که این نحله به مثابه یک شکل سازمند فکری پس از گذراندن چهار مرحله‌ی حیاتی متفاوت نه در حال احتضار که مرده است. «باتامور» بدرستی و با صراحت روشن بینانه‌ای بر این واقعیت انگشت می‌گذارد و تصریح میکند:

«مکتب فرانکفورت به شکل اصلی خود و به مثابه یک مکتب مارکسیستی یا جامعه‌شناسی مرده است. طی دو دهه‌ی گذشته تحول تفکر مارکسیستی در علوم اجتماعی، بنحو درخشانی در انسان‌شناسی، اقتصاد و جامعه‌شناسی مسیری را پیمود که آنرا با نگرش خود مارکس، یعنی تحلیل وجوه تولید، تضادهای ساختاری و دیگرگونیهایی تاریخی، ساخت و مناقشه‌ی طبقاتی، قدرت سیاسی و نقش دولت نزدیک و نزدیکتر ساخت»^(۱) آنچه را که من در این نوشته هدف قرار داده‌ام بر دو عنوان مشخص ناظر است: نخست خواهم کوشید تا در حد ظرف گزارشی اجمالی سیر و اندیشه‌های عمده‌ی «نگرش انتقادی» و مکتب فرانکفورت را از ۱۹۲۰ تا ایام هابرماس مطمح نظر قرار دهم و در دومین بخش از آن رای هابرماس در مقوله‌ی عقلی سازی و رهایی را توضیح و کژی‌ها و کاستیهای آن را بر مبنای رای مارکسی از مسئله باز نمایم.

II

انستیتوی تحقیق اجتماعی فرانکفورت که به «مکتب فرانکفورت» شهرت یافت در ماه ژوئن ۱۹۲۴ گشایش یافت. واقعیت اینکه همانگونه که «مارتین جی» نیز تأکید میکند، «انستیتو» نام مکتبی معین را بر خود نهاده و مفهوم یک نحله‌ی مشخص پس از آنکه انستیتو ناچار به ترک آلمان شد بطور ضمنی مطرح گردید ولی هملا پس از بازگشت به آلمان در سال ۱۹۵۰ عنوان «مکتب فرانکفورت» به آن اطلاق گردید.^(۲) «فلیکس ویل»، «فردریش پولوک»

و «ماکس هورکهایمر» در حقیقت چهره‌ها و بنیانگذارانی بودند که در پس موجودیت این انستیتو قرار داشتند. ویل و پدرش هرمان ویل که بازرگانی ثروتمند بود، سرمایه‌ی لازم برای تهیه مراکز و پرداختهای ضروری به کارمندانی که در خدمت انستیتو درآمد بودند تأمین کرده بودند. فلیکس ویل در سپتامبر ۱۹۲۲ «طرح ایجاد انستیتویی برای تحقیق اجتماعی» را در کتابخانه‌ی موزه‌ی دانشگاه فرانکفورت عنوان کرد. در آن سند، ویل بعنوان موضوع اساسی انستیتو «دانش و فهم حیات اجتماعی در تمامیت آن» را از شالوده‌ی اقتصادی تا رو ساخت موسساتی و نظری مورد تأکید قرار داد. موارد مورد تأکید ویل در آن طرح - انقلاب، سازمان حزبی ۰۰۰۰ - این نکته را تصریح میکرد که آنچه او در حقیقت از آن عناوین در ذهن داشت، رویکردی جدی به ماتریالیسم تاریخی بود^(۳). با وجود چنین گرایش، ویل از بیان نکته نیز در

* - این مقاله نخستین بار در «نقد»، شماره ۲۰، ژانویه ۱۹۹۷ انتشار یافت.

** - لازم به توضیح است که از آثار نمایندگان مکتب فرانکفورت، «انسان تک بعدی» و «عقل و انقلاب» از مارکوزه و قسمت عمده‌ی آثار فروم در ایران و چند مقاله از هورکهایمر و هابرماس در فصلنامه‌ی «نقد» انتشار یافته است.

۱- Tom Bottomor; The Frankfurt School, -

Ellish Horwood Publishers, Chichester p 76

۲- Martin Jay; The Dialectical Imagination, -

Boston: little, Brown and Co. 1973. p.XI

۳- Paul Kloeke, Die Stiftung Universität am -

Main 1914-1932, Frankfurt: Waldemar

Kramer 1972. p 489.

منابعی را که به آلمانی ارجاع می‌دهم تماماً بر مقاله‌ی یا.جی. فوگلر ناظرند.

نگذشت که کار انستیتو باید مستقل از اعمال نظرهای حزبی سیاسی عملی شود. بر اساس پیش بینی‌ای که در طرح اساسنامه‌ای انستیتو بعمل آمده بود، مدیریت آن میبایستی به فردی که مقام استادی دانشگاه را داشته باشد محول شود و در آن تاریخ هیچیک از سه تن پایه‌گذاران، یعنی ویل، پولوک و هورکهایمر واجدین این شرایط نبودند و نامزدی «کورت آلبرت گولاخ» نیز بدلیل مرگ ناگهانی او نافرجام ماند. مذاکرات ویل با «گوستاو دمیره» در باب قبول مقام مدیریت انستیتو نیز به دلیل اختلاف نظر سیاسی به سرانجام نرسید و عاقبت ویل به کارل گرونبرگ، مورخ مارکسیست اطریشی توسل جست و بدین ترتیب گرونبرگ که استادی کرسی اقتصاد و علوم اجتماعی دانشگاه فرانکفورت را عهده دار بود، مقام نخستین مدیر «انستیتوی تحقیق اجتماعی» را در اواخر سال ۱۹۲۳ احراز کرد.

انستیتو در سوم فوریه ۱۹۲۳ از طریق ماده‌ای قانونی که وزارت آموزش آلمان تهیه کرده بود و با حمایت دانشگاه فرانکفورت رسماً تأسیس شد و گرونبرگ در سخنرانی افتتاحیه خود، جانبداری صریح خویش را از مارکسیسم تصریح کرد و ضمن آنکه خود را مخالف نظم اقتصادی و اجتماعی حاکم معرفی کرد، بر این مهم تأکید نهاد که این موضع او بیانگر روشی که در انستیتو اعمال خواهد کرد نیز هست و افزود که این امر نه یک گرایش صرفاً شخصی بلکه گرایشی نهادی است و در این باب روشی که بعنوان کلید حل مسائل اعمال میگردد روش مارکسیستی است^(۴)، خلاف تأکیدی که ویل بر استقلال انستیتو و برکناری‌اش از مسائل سیاسی بعمل آورد در حقیقت چه در طرح ایجاد و چه در اقدامات عملی‌ای که پایه‌گذاران بعمل آوردند، درگیری آنان با مسائل سیاسی و بطور کلی با روندهای سیاسی جاری در آلمان بر ایجاد و عناصر کلیدی فکری انستیتو تأثیری نمایان داشت. برکنار از این روند رسمی، در حقیقت ویل در تابستان ۱۹۲۲ با سازماندهی «نخستین هفته کار مارکسیستی» که کسانی چون «لوکاخ»، «کرش»، «پولوک» و «ویتفولگ» به آن پیوستند و بررسی اثر در حال انتشار کُرش «مارکسیسم و فلسفه» از جدیترین مباحث آن بود، پایه‌های نظری تأسیس چنان انستیتویی را فراهم آورده بود که پس چنین

اقدامی، واقعیت پیروزی انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ و شکست انقلابات اروپای مرکزی، بخصوص آلمان نهفته بود و ایجاد «انستیتوی تحقیق اجتماعی» واکنش روشنفکران جناح چپ آلمان نسبت به آن شکستها بود که ضمن آن مسئله نگرش مارکسیستی، بخصوص رابطه نگرش و عمل در مرکز توجه آن واکنش قرار داشت. در توضیح ارتباط انستیتو با مسائل جاری سیاسی آلمان ذکر این نکته ضروری است که جمهوری «وایمار» در سال ۱۹۱۹ امکان شرکت در دولت را برای حزب سوسیال دموکرات آلمان فراهم آورد. حزب سوسیال دموکرات آلمان در آن هنگام، بعنوان نیروی بازدارنده‌ای برای انقلاب سوسیالیستی به خدمت بورژوازی آلمان در آمده بود و نظریه پردازانش نخستین کسانی بودند که به کار در پاره‌ای از شعب دانشگاه برگماشته شدند. بدین ترتیب انستیتوی تحقیق اجتماعی فرانکفورت زیر رهبری عملی نظریه پرداز مارکسیست اطریشی «کارل گرونبرگ» قرار گرفت. گرونبرگ بعنوان ناشر «آرشیوهای تاریخ سوسیالیسم و نهضت کارگری» نه تنها به نشر آثار کسانی چون «ادوارد برنشتاین» و «ماکس آدلر» آغاز کرد، بلکه به انتشار مقالات نظریه‌پردازان «چپ» آن روزگار نظیر «کارل کرش» و دیگران نیز پرداخت. جز اینها، پاره‌ای اسناد تازه یاب مارکس وانگلس نیز در «آرشیو» انتشار یافت. لنین طی نامه‌ای بتاريخ نوامبر ۱۹۱۶ به «کیگنازه» اشاره میکند که «من مقاله انگلس را از طریق «آرشیو» گرونبرگ دریافت کردم، اما آنرا برای گریبگوری فرستادم»^(۵)، در اثر دیگری از لنین بنام «نتایج مذاکره در باب خود مختاری» به مقاله انگلس که «ریازانوف» در «آرشیو» گرونبرگ انتشار داده بود ارجاعی بعمل آمده است. در این اثر که از بازمانده‌های انگلس واز آثار جالب اوست به مسئله‌ی لهستان پرداخته شده است^(۶)، همه این موارد نه تنها به این دلیل بود که در «آرشیو» گرونبرگ مقالات اولیه هورکهایمر و پولوک انتشار یافته است و در سال ۱۹۷۰ تمامی آن در ۱۴ مجلد در جمهوری فدرال آلمان تجدید نشر یافته است، بلکه بیش از آن به این دلیل که در آن جنبه‌های اساسی پیدائی و تمامی تاریخ مکتب فرانکفورت انعکاس یافته است و بخصوص بستگی آن با

ایدئولوژی سوسیال دموکراسی بنحو روشنی نمایانده شده است مهم و اساسی است. درست است که بسیاری از حامیان این مکتب همه‌گاه کوشیده‌اند تا چنین ارتباطی را انکار کنند یا بر آن سرپوش بگذارند، اما همچنانکه من در زیر توضیح خواهم داد، در جریان بحران و از همپاشی مکتب فرانکفورت در پایان ۱۹۶۰، این ارتباط بار دیگر بنحو روشنی افشاء گردید. برای مثال پیروان جوان مکتب یعنی «هابرماس و نکت» در آن هنگام مستقیماً در صف آرمان پردازان سوسیال دموکراسی آلمان در آمدند و در این پیوستگی هابرماس در جناح راست و نکت در جناح چپ حزب قرار گرفتند.

گرونبرگ همزمان با احراز مقام مدیریت انستیتوی تحقیق اجتماعی و سفر از وین به فرانکفورت مقاله‌ی معروف کرش بنام «مارکسیسم و فلسفه» و بررسی لوکاخ از «تئوری ماتریالیسم تاریخی» اثر بوخارین را در «آرشیو» هایی به چاپ رسانید. در آن ایام، علاقه و توجه به ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی نیز یکی از ویژگیهای سمبگیری آلمانی و نگرشی انستیتو بود. برای نمونه پولوک بعنوان محقق در انستیتو به شوروی سفر کرد. این سفر که از ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۷ ادامه یافت با عنوان سفر مطالعاتی انجام گرفت و ماحصل آن تکنگراری مفصلی بود که در باب دهسال نخست (۱۹۱۷-۱۹۲۷) تجربه تئوریک اقتصادی سوسیالیستی برنامه‌ای شده در اتحاد شوروی نوشته و انتشار یافت. پولوک در سال ۱۹۶۰ تحقیق جالبی از نتایج ماشینی کردن (اتوماسیون)

Carl Grunberg; "Festrede gehalten zur-

Einweihung des Institutes für Sozialforschung an der Universität Frankfurt a. M. am 22.

Juni 1924"

و همچنین دیده شود:

Phil Slater, Origin and Significance of the Frankfurt School: A Marxist Perspective.

۵- و.ای. لنین، مجموعه آثار، چاپ پروگرس، مسکو.

ج. ۴۹ ص ۳۲۶.

۶- و.ای. لنین، مجموعه آثار، چاپ پروگرس، مسکو.

ج. ۳۹ پانویس.

بعمل آورد. این تحقیق که از لحاظ چهارچوب نظری مکتب فرانکفورت از صحت برخوردار بود، مع الوصف در آن کل مسئله جدا از مسئله شالوده اجتماعی سرمایه دارانه خودکارسازی در جوامع صنعتی غرب مورد رسیدگی قرار گرفته بود و در آن تضاد سرمایه داری و سوسیالیسم نادیده گرفته شده بود. علاوه بر اینها مقالاتی از گرونیبرگ، پولوک و دیگر اعضای انستیتو انتشار یافت که در آنها نقد مارکسیستی با اطلاق انگ ماتریالیسم اقتصادی بر آن تحریف شده و از صبغه علمی تهی گشته بود. در همین راستا «گروسمان» از محققان انستیتو نظریات اقتصادی ای را در اثرش با نام «قانون انبوهی و سقوط نظام سرمایه داری» عنوان کرد که به روشنی یادآور باورهای ارائه شده از سوی بین الملل دوم بود. یادآوری این نکته ضروری است که در همان اوایل ایام، از سوی انستیتو آثاری انتشار یافت که قویاً متوجه نقض و ابطال نگرش لنینی درباره امپریالیسم بود.

بی التفتاتی نسبت به فلسفه که مشخصه ی گرونیبرگ و بسیاری از نظریه پردازان سوسیال دمکراتیک اقتصاد بود، با گرایش جدی هروکهایمر به فلسفه جبران گردید. اعضای برجسته ای که پیرامون مدیر جدید انستیتو یعنی هروکهایمر، فرزند کارخانه دار اشتوتگارتی، در سال ۱۹۲۲ بطور جدی به فلسفه پرداخت و در سال ۱۹۲۵ از پایان نامه ی خود که به بررسی «سنجش خرد ناب» کانت اختصاص داده شده بود دفاع کرد.

پیش از پرداختن به عناصر عمده در اندیشه ی مکتوب فرانکفورت ضروری می دانم که به چهارچوب کلی تاریخی آن از لحاظ دوره بندی ایجادیش اشاره کنم. بطور کلی در تاریخ انستیتو و مکتب فرانکفورت چهار دوره ی متمایز را می توان مشخص کرد. نخستین دوره از این دوره بندی تاریخی سالهای بین ۱۹۲۳ و ۱۹۳۳ را شامل می گردد. در این دوره جریان تحقیق در انستیتو کاملاً متنوع بود و بهیچ وجه مفهوم مارکسیستی ویژه ای بدانگونه که بعداً در «نگرش انتقادی» مورد توجه قرار گرفت مطمح نظر قرار نداشت. در حقیقت زیر تأثیر نخستین مدیر انستیتو، یعنی کارل گرونیبرگ، بخش عمده ای از کار انستیتو در این دوره خصلتی قویاً تجربی داشت.^(۷)

خود گرونیبرگ، مفهوم خویش از مارکسیسم بعنوان علمی اجتماعی را در گزارش افتتاحیه ی خود در سال ۱۹۲۴ ارائه کرد، او ضمن توضیح از نحوه ی تلقی خود از مارکسیسم تأکید کرد که مفهوم مادی تاریخ نه یک سیستم فلسفی است و نه قصد آن دارد که چنین باشد، موضوعات آن نه انتزاعات، بلکه جهان مشخص معین در روند تحول و تغییر آن است. تحت مدیریت گرونیبرگ تا زمان بازنشستگی اش در سال ۱۹۲۹ چنین تلقی ای در حقیقت رویه ای بود که بسیاری از محققین انستیتو اعمال می کردند. بدین ترتیب و بر پایه ی همین الگو ویتفولگ کار روی وجه آسیابی تولید خود را سامان داد که تحت عنوان «اقتصاد و جامعه در چین» در سال ۱۹۳۱ انتشار یافت. گروسمان تحلیل خود از گرایشهای اقتصادی سرمایه داری را تکمیل کرد و آن را تحت عنوان «قانون انبوهی و سقوط در سیستم سرمایه داری» در سال ۱۹۲۹ منتشر ساخت. و پولوک مسئله ی انتقال از یک اقتصاد بازار به یک اقتصاد برنامه ای در اتحاد شوروی را که پیشتر به آن اشاره کردم در همین دوران مورد مطالعه قرار داد.

دومین مرحله یا دوران از تاریخ مکتب با مهاجرت به آمریکای شمالی از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۵۰ مقارن است. در این دوران اندیشه های مشخصی از یک نوع نگرش انتقادی نو هگلی بنحو جدی بعنوان اصل راهنمای فعالیتهای انستیتو اتخاذ شده بود. این وجه از سمت گیری جدید، چند سالی پیشتر آغاز شده بود و حقیقت هروکهایمر بعنوان مدیر جدید انستیتو که در ژوئیه ۱۹۳۰ عملی گردید عامل مؤثر آن بشمار می آمد. در این هنگام بنحو نمایانی، فلسفه بجای اقتصاد و تاریخ مقام برجسته ای را در کار انستیتو بخود اختصاص می داد و این امر هنگامی که مارکوز در سال ۱۹۳۲ به عضویت انستیتو در آمد شدت بیشتری یافت و با ورود آدورنو در حقیقت سمت گیری اساسی انستیتو بدان تمایل مطلق یافت. در همین دوران تمایل چشمگیری به روانکاری نیز بر فضای انستیتو غالب آمد. با مدیریت هروکهایمر و در ایام مهاجرت، انستیتو گامهای عمده ای را برای چهارچوب بندی مکتبی که بعدها به مکتب فرانکفورت و «نگرش انتقادی» شهرت یافت برداشت.

همزمان با بازگشت انستیتو به فرانکفورت در سال ۱۹۵۰، اندیشه های اصلی «نگرش انتقادی» در آثار متعددی انعکاس یافت و «مکتب فرانکفورت» به اعمال نفوذ گسترده ای بر تفکر اجتماعی آلمان آغاز کرد و تأثیر آن پس از آن و بویژه از طریق «چپ جدید» در سراسر اروپا و آمریکا گسترش یافت. این دوره از حسیات «مکتب فرانکفورت» دوران عمیق ترین نفوذ فکری و سیاسی است که در اواخر ۱۹۶۰ و همراه با گسترش سریع نهضت رادیکال دانشجویی عملی گردید. در جریان این نفوذ در حقیقت نه هروکهایمر بلکه این مارکوزه بود که نقش اساسی ای را ایفا کرد و هم او بود که بعدها بعنوان نماینده ی شکل جدیدی از تفکر انتقادی مارکسیستی شناخته شد.

از اوایل ۱۹۷۰ که آن را دوران چهارم از تاریخ «مکتب فرانکفورت» می توان بشمار آورد، نفوذ این مکتب بتدریج روبه کاهش نهاد و در حقیقت با مرگ آدورنو در سال ۱۹۶۹ و هروکهایمر در سال ۱۹۷۳ شاکله مکتب بعنوان یک مکتب مشخص در هم پاشید. «مکتب فرانکفورت» در سالهای پایانی خود بنحو وسیعی از مارکسیسم بریده بود. مهذا پاره ای از مفاهیم اساسی آن به درون اندیشه و آثار بسیاری از علمای دانش اجتماعی راه یافتند و بیش از همه در یورگن هابرماس که نقد جدیدی از شرایط امکان دانش اجتماعی را وجه همت خود ساخته و از نگرش تاریخ مارکس و سرمایه داری جدید تحلیلی مجدد بعمل می آورد مؤثر افتادند. آنچه که در چهارچوب چهار دوران مشخص از «مکتب فرانکفورت» توضیح داده شد با توجه به جزئیات کار کسانی که اندیشه های اصلی آن را نمایندگی می کردند نمی تواند تصویر کاملی از واقعیت آن را ارائه کند. لذا پرداختن به نکاتی که بتواند بیانگر سیر دقیق تر «نگرش انتقادی» و ماهیت اندیشه های اساسی آن باشد امری اجتناب ناپذیر است. ■

۷- برای گزارشی آموزنده از این ویژگی گرونیبرگ دیده شود:

Tom Bottomore and Patrick Good;

Austro-Marxism, Oxford University Press

1978, Introduction.

بحث آزاد

نقش تشکلات کارگری در مناسبات دولتهای کارگری

بحثی پیرامون انقلاب روسیه و درسهای مربوط به آن در جنبش کارگری ایران

داریوش - ر

روستا»، «تولید نا کافی در صنایع کلیدی برای رفع مشکلات در راه اندازی اقتصاد با برنامه»، «ضعف در مدیریت و تکنولوژی» و نهایتاً «قحطی بر اثر کمبود محصولات کشاورزی و دامپروری»، «استقادات "پیشین" را در نظر برخی از رهبران بلشویک در تضاد با شرایط واقعی روز قرار داده و تصمیم به محدود نمودن ویا بازنگری در این نظرات "پیشین" را بنمایند».

سه نظریه در این باره مطرح گردید که ما سعی در بررسی آن داریم:

۱- گرایش که توسط ترسکی رهبری میگردد و پس از چندی بوخارین نیز بدان پیوست، معتقد بودند که اتحادیه ها باید استقلال خود را برفع ادهام در ماشین حکومتی از دست بدهند؛ و رهبران اتحادیه ها در موقعیت جدید، ترجیحاً در خدمت و سخنگوی نظرات دولت برای کارگران بوده تا در مقام سخنگویی از طرف کارگران در مقابل دولت باشند. اتحادیه ها میبایستی سطح تولید را بالا برده و کنترل کار را تضمین نمایند؛ اتحادیه ها میبایستی کارگران را برای مدیریت صنعتی آموزش دهند، و هم جهت با سازماندهی اقتصاد کشور با دولت همکاری نمایند.

۲- گرایش دیگر معروف به «اپوزیسیون کارگری» که توسط «شلیاپنیکوف» و «کولونتای» رهبری میگردد، به قیمومت حکومت و حزب بر اتحادیه ها اعتراض کرده؛ ترسکی و لنین را به نظامی کردن کار و مسبب نابرابری محکوم مینمودند؛ پیشنهاد آنها مدلی شبه سندیکالیستی برای کنترل بر تمامی اشکال اقتصاد کشور از طریق «یک کنگره سراسری تولید کنندگان»، «اتحادیه های کارگری» و «کمیته های کارخانه ها» بود.

هنگامیکه ترسکی معتقد بود که اتحادیه های کارگری نمیبایست منطق دفاع از کارگران را علیه دولت کارگری بکار گیرند؛ شلیاپنیکوف و کولونتای اعتراض نموده و خاطرنشان میکردند که، دولت

از انقلاب و یا در دوران قیام؛ درجه استقلال و محدودیتهای این تشکلات در دول کارگری برای پیشبرد خواستهای صنفی - سیاسی کوتاه و دراز مدت خود، اتخاذ سیاست جایگزینی دولت و یا حکومتی در تقابل با "حکومتها" و یا "دولتهای کارگری"، اینها سوالاتی چند در مقابل ماست که با بهره وری از تجارب انقلاب روسیه میتوانیم مباحثاتی را درون طبقه بدور این سوالات آغاز نمائیم.

باید خاطر نشان نمود، سوالاتی از این قبیل که ارزیابی ما از جوهر و نماد تشکلات کارگری، حزب پیشتاز کارگری، دولت کارگری چیست، را به مقالات دیگری برای بررسی اختصاص داده و فقط نقطه شروع خود را در این مباحثه با پیش فرض قبول دولت کارگری اتحاد شوروی بمثابة نخستین دولت کارگری که مالکیت خصوصی را که رابطه ای بین انسانها و نه بین انسان و اشیاء است درهم شکست و نتایجی شگرف در تغییر رفتار و ارتقاء آگاهی مردم این بخش از جهان با تغییر در مناسبات تولید ایجاد گردیده، بپذیریم.

در دوران اواخر جنگ داخلی، حزب بلشویک اقدام به اتخاذ تصمیماتی علیه طبقات اجتماعی که انقلاب نموده و یا آنرا حمایت کرده بودند، نمود. در زمستان ۲۱-۱۹۲۰ اختلالات تکنیکی حول نقش و جایگاه اتحادیه های کارگری در دولت بروز نمود، و آن هنگامی است که بلشویکها در برنامه خود اعلام نموده بودند که «دموکراسی بورژوازی محصول نابرابری طبقات اجتماعی و چیرگی بورژوازی است و خود را بعنوان حامیان، و ضمانتی برای دموکراسی پرولتاریائی، که مدافع آزادی بیان و خود سازماندهی برای طبقه کارگر و دهقانان فقیر میباشد»، تبلیغ نمودند. هیچیک از رهبران بلشویک همانند ترسکی بر این پرنسپ پای فشاری نمی نمود، اما بحران اقتصادی ناشی از «جنگ آلمان و روسیه»، «جنگ داخلی»، «فرار کارگران از شهر به

تجربه انقلاب روسیه غنی ترین دستاورد جنبش کارگری جهان پس از تحریر در آمدن بینش سوسیالیزم علمی بتوسط کارل مارکس میباشد. اهمیت بررسی انتقادی، مو شکافانه و تجزیه و تحلیل تاریخی - دیالکتیکی از این انقلاب برای طبقه کارگر ایران پوشیده نیست. لذا تشکلات موجود کارگری در "تبعید"، محافل و کمیته های عمل مخفی کارگری در ایران وظیفه خود دانسته تا در محیطی خلاق، بدور از پیش داوریهای مرسوم این تجارب را برای یافتن راهی از احتیاج به آزادی در دستور فوری کار خویش قرار بدهند، تا برای نخستین بار طبقه کارگران قادر گردد پس از فرو پاشی دولتهای منحل کارگری و خاتمه نقش ضد انقلابی اقمار آن (حداقل بطور رسمی) در ایران، برنامه و سیاستهای آینده خود را بدور از این بورکراسی موجود در طبقه، که در نیم قرن گذشته به آن نابوری به نقش خود، برای توجیه منافع این قشر و بوراکراتهای مسکو را تحمیل نموده بود، تدوین نماید.

لازم بتذکر است که مباحثه حول و حوش این تجربه فقط درون قشر «پیشروی طبقه کارگر صنعتی» ایران ضروری است، و آن نه بخاطر «اشرافیت» این قشر، بلکه از یکطرف نقش کلیدی آن در سازماندهی روند کار و بیگانگی از محصول تولید اجتماعی خود، آن را به درک فراگیری نظم و انضباط بمثابة جزئی از دستگاه نظم تولید سرمایه داری، و از طرفی دیگر انکشاف آن به دلایل لازم برای تغییر نظام با استفاده از همین نظم، این قشر را از زحمتکشان شهری و کارگران پیمانکار و فصلی جدا می سازد. تجربه از مبارزات، و بدنال آن آگاهی و تئوری، و سپس تئوری، و عمل آگاهانه شکل طبیعی و زندگی روزمره اقشار صنعتی طبقه کارگر می باشد.

مکانیزمهای رابطه تشکلهای کارگری و سیاستهای آن با حزب پیشتاز طبقه کارگر قبل و بعد

شوروی در جهت ایجاد استحکامات برای یک اشرافیت جدید بوروکراتیک گام برمیدارد.

۳- بین این دو گرایش افراطی، لنین، زینوف، و کامنف بنمایندگی از طرف گرایش اصلی نظریات بلشویکها سعی می نمودند تا یک موازنه ای بین ایندو نظریه برقرار نمایند. آنها از طرفی پافشاری نمودند که وظیفه اتحادیه های کارگری مهار کردن کارگران و ارتقاء احساس مسئولیت در قبال دولت و اقتصاد ملی شده میباشد و همچنین اهمیت حق حزب بر کنترل اتحادیه ها را تأکید نموده و از طرفی دیگر معتقد بر این امر بودند که اتحادیه ها بمثابه سازمانهای مستقل توده ای فقط قادر باشند تا بر حکومت و مدیریت صنعتی نقش اعمال فشار را ایفا نمایند.

نکته بغرنج در این مواضع مختلف، تحلیلهای متفاوت آنها از دولت و جامعه بود؛ اپوزیسیون کارگری و گروه معروف به سانترالیزم دموکراتیک مدافعین سرسخت "دموکراسی پرولتاریائی" در تقابل با دیکتاتوری (حکومت شوروی) بودند؛ آنها از نخستین بلشویکهائی بودند که علیه روش "مردم را با زور فهماندن" که توسط حکومت طرح شده بود دست به اعتراض زدند؛ و از حزب تقاضا نمودند تا به طبقه کارگر که آن را بقدرت رسانده بود اعتماد نماید؛ آنها با کلماتی صحبت مینمودند که همه اعضای حزب در سال ۱۹۱۷ صحبت مینموده؛ آنها ترازداران واقعی این انقلاب، متفکرین قیام و "خیال بافان تخیل گرای" امروز آن بودند. حزب قادر به گوش فرا دادن به نظرات آنان نبود مگر در شرایطی که نتیجه تصمیمات و یا عملکردی، غیر قابل بخشش، و یا خودکشی سیاسی را بهمراه می آورد. حزب نمیتوانست باور داشته باشد که سرنوشت جمهوری را باید بدست طبقه کارگری بدهد که در حال "بریدن"، "فرسودگی"، و "دلسردی" در اثر جنگ داخلی، قحطی و بازار سیاه بود.

بینش "خیالی" و "بدور از واقعیت" اپوزیسیون کارگری در خواسته های اقتصادیش ظاهر گردید؛ اپوزیسیون کارگری خواسته های خود را در کنگره دهم چنین اعلام نمود: «رفع فوری نیازهای کارگران، دستمزدهای مساوی و پاداش فوق العاده برای همه، آذوقه برای همه، غذای رایگان، لباس و خانه برای کارگران، خدمات پزشکی رایگان، وسایل حمل

و نقل رایگان، آموزش رایگان»؛ در واقع درخواستهای آنان چیزی نبود بجز "کمونیسم کامل"، درخواستهایی که فقط تئوری و یا یک اقتصاد شکوفا در آن مقطع میتوانست پاسخگوی آن باشد. چرا که آنها حتی سعی ننمودند چگونگی نائل گردیدن حکومت شوروی به این درخواستها را توضیح دهند؛ آنها از حزب خواستند تا کلیه صنایع و یا هر آنچه که از آن باقی مانده بود را تحت کنترل کمیته های کارخانه درآورده، یعنی کمیته هایی که درست پس از انقلاب اکثریت حتی اغلب بخشی قادر بودند اموال دولت کارگری را "حفظ و حراست" نمایند.

نشانه و نکته غمگین تاریخ در این بود که اغلب حامیان دموکراسی پرولتاریائی از میان مردمی "خیال پرور" و "تخیلی" نسبت به واقعیات روزمره جامعه بودند. ترسکی علیه این بینش، به حزب پیشنهاد متوقف نمودن وکالت و یا به اجرا درآوردن نظریات گروه دموکراسی پرولتاریائی را داده و بجای آن تمرکز بر ایجاد دموکراسی تولیدکنندگان را پیشنهاد نمود؛ نقشه و برنامه گرایش اکثریت حزب بیشتر در این بود که کارگران را متقاعد به صرف نظر نمودن از حقوق سیاسی خود و به عهده گرفتن مسئولیت مدیریت بازسازی اقتصاد بنمایند. در کنگره دهم (مارس ۱۹۲۱) هنگامیکه این جدال به اوج خود رسید، ترسکی چنین گفت:

«اپوزیسیون کارگری شعارهای خطرناکی را مطرح مینماید؛ آنها از پرنسیپهای دموکراتیک طلسمی ساخته اند که حقوق کارگران را معیاری برای انتخاب نمایندگان، فرای حزب قرار میدهد؛ توگونی حزب قابلیت دفاع از حکومت خود را ندارد؛ اما، حتی اگر این حکومت با اراده گذرای دموکراسی کارگری تصادم نماید ۰۰۰۰ لازم است در بین خود این آگاهی، که حزب از حق ارشدیت تاریخی-انقلابی برخوردار است را ایجاد نمائیم. حزب مجبور است حکومت خود را علیرغم موجهای موقتی در رفتار خود بخودی توده ها حفظ نماید، این آگاهی برای ما بناگزی رکن اساسی اتحاد میباشد. حکومت در هر حرکت لحظه ای مبنای خود را بر پرنسیپ ظاهری دموکراسی کارگری قرار نمیدهد، هر چند که دموکراسی کارگری، البته تنها روشی است که بوسیله آن توده ها میتوانند هر چه

بیشتر به زندگی سیاسی ترغیب شوند».

اما، جوهر نکاتی که ترسکی مطرح نمود چه بودند؟ "حق ارشدیت تاریخی - انقلابی حزب؟ آگاهی حزبی بمثابه "رکن اساسی اتحاد"؛ و لیکن اینها همگی حسن تعبیر، فصاحت بیان و تمجید کردن از همبستگی اشتراکی بین گروه حاکم (اکثریت حزب) در رویارویی با ملتی متخاصم بشرایط و یا بی تفاوت به آن بود.

لنین از اعلام موضع در تفاوت بین حکومت و دموکراسی پرولتاریائی سر باز زد. او نیز از درگیری حکومت و حزب با مردم آگاه بود و همچنین نگران از سیاست ترسکی که این درگیری را دائمی نماید. نهایتاً، حزب تصمیم به ملغی نمودن اتحادیه های کارگری گرفت و رهبرانی که با سیاستهای آن (حزب) مخالفت شدید داشتند را اخراج نمود و مقاومت مردمی را شکسته و یا متفنی ساخت و از آزادی تشکیلات عقیدتی در داخل شوروی ممانعت بعمل آورد. چنین بنظر میرسید که اکنون تنها این لنین بود که میتواند "انقلاب" را حفظ نماید! او امیدوار بود که سیاست نپ بتواند به حکومت او فضائی برای نفس کشیدن دهد؛ اینچنین، در تمامی سطوح کلیه سیاستهای وی تبدیل به مبارزه برای ایجاد فضاهائی برای نفس کشیدن تبدیل گردید، در این بین او میبایستی سیاستهای خود را تصحیح نموده و جهت گیری خود را بر مبنای قابلیت های کنونی کشور (جمهوری جوان شوروی) قرار دهد، یعنی کاستن از تعهدات مردم کارگر و موفق به باز گرداندن آنان به بلشویزم و وظیفه مرکزی وی گردید تا شاید پس از آن، حکومت بتواند با موفقیت به "دموکراسی پرولتاریائی" که حزب نوید آنرا برای سالیان متمادی در برنامه خود اعلام نموده بود، باز گردد.

بنظر میرسد "اگر هدف بلشویکها همین بود، آنچنانکه ترسکی نیز موافق آن بود، پس حزب میبایستی دفاع از عقیده دموکراسی کارگری را در هر حال خدشه دار نماید و ممنوع یا محدود نمودن آنرا در مقاطعی خاص در تضاد با منافع چه کوتاه و چه بلند مدت خود می دید، چرا که دموکراسی پرولتاریائی تنها تضمین برای پیشبرد اهداف

حادثه کرونشتات

مجتبی بنی جمالی

شورش ترغیب نمود.

الکساندر برکمان (تاریخدان آنارشیزم لهستانی که در آمریکا زندگی می‌کرده و در سال ۱۹۱۹ از آمریکا اخراج شد و به روسیه رفت) در اثر خود تحت عنوان «قیام کرونشتات» چنین مینویسد: «روپای آزادی روسیه، کرونشتات قهرمان و جوانمرد ۰۰۰۰۰ هیچ برنامه مشخصی تدوین نگردیده بود؛ آزادی و برادری مردم جهان شعار آنان بود؛ انقلاب سوم همانند یک تحلیل انتقالی بطرف آزاد سازی نهایی استنباط میشد؛ و انتخابات آزاد برای شوراهای مستقل بمثابة نخستین گام در این جهت برگزیده شد؛ شوراهای میبایستی مستقل از احزاب سیاسی عمل کرده و آزادی بیان برای خواستها و منافع مردم را تضمین نمایند».

لئون ترسکی در ۱۵ ژانویه ۱۹۳۸ در مقاله‌ای تحت عنوان «قیل و قال بر سر کرونشتات» چنین نوشت: «کرونشتات با بسیاری از جنبشهای خرده‌بورژوائی دیگر فقط از لحاظ اثرات خارجی بیشترش تفاوت داشت، مساله برسر استحقاقات دریائی پتروگراد بود، در مدت شورش بیانیه‌های بسیاری انتشار یافت، آنارشیزم شتابزده از پتروگراد شورش را با حملات و اشارات «باشکوه» زینت می‌کردند؛ و تمام تاثیر خود را بر انتشارات در مورد این واقعه گذاشت؛ با کمک این «اسناد» موجود مشکل نبود درباره کرونشتات افسانه ساخت؛ مضافاً به اینکه از ۱۹۱۷ نام کرونشتات با هاله‌ای از انقلابیگری احاطه شده بود؛ بی دلیل نیست که مجله مکزیکی این عبارت را در مورد ملوانان کرونشتات بکار میگيرد، «پاکترین پاک‌ها».

وی چنین اضافه میکند: «دلسردی ناشی از گرسنگی و احتکار بعد از خاتمه جنگ داخلی شدت افزایش یافته بود، کسانی که «کیسه به دست» خوانده میشدند (محتکران خرد) تبدیل به یک بلای اجتماعی شده بودند و انقلاب را تهدید می‌کردند؛ بخصوص در کرونشتات، جایی که پادگان هیچ کاری نمی‌کرد و هرچه لازم داشت در اختیارش بود، دلسردی ابعاد وسیعی یافت؛ وقتی شرایط در پتروگراد گرسنه بحرانی شد، دفتر سیاسی حزب چندین بار در مورد امکان درخواست یک «وام داخلی» از کرونشتات، جایی که تعداد زیادی ذخیره قدیمی هنوز در آن موجود بود، بحث کرده؛ اما نمایندگان کارگران پتروگراد جواب دادند: «هیچ چیز از آنان با مهربانی بدست نخواهد آمد، آنان لباس، ذغال و نان را احتکار کرده‌اند، حالا در کرونشتات

انقلاب روسیه فنی‌ترین تجربه تاریخ بشریت را در عصرمدرن با خود به ارمغان آورده؛ در اینجا سعی خواهد شد که گوشه‌ای از این تاریخ مربوط به حادثه کرونشتات، که سوالاتی چند توسط آنارشیزم و آنارکو-سندیکالیستها در مورد نقش ترسکی و عملکرد ارتش سرخ و حزب بلشویک مطرح گردیده، پاسخ داده شود، تا اختلاف «بینش» و «نقش» طبقه کارگر و گرایشات خرده‌بورژوازی فقیر را در این حادثه و بطور کلی تر در اتخاذ مواضع سیاسی و عملکرد روشنتر نمایم.

در طول برگزاری کنگره دهم حزب بلشویک عظیم‌ترین شورش تاریخ روسیه (مارس ۱۹۲۱) در استحقاقات نظامی ناو کرونشتات، که بگفته لنین همانند جرقه‌ای برای روشن نمودن واقعیت بود، رخ داد. شورشیان، ملوانان و مستخدمین نیروی دریائی ارتش سرخ بودند که بتوسط آنارشیزم رهبری می‌شدند.

از اواخر فوریه ۱۹۲۱ ملوانان در خستگی مفرط بسر میبردند، در اطراف پتروگراد اعتصابهای متعددی رویداده بود؛ همه در انتظار اعتصاب سراسری بسر میبردند؛ ملوانان کرونشتات بگفته برخی با اشتیاق تمام در جنب و جوش برای درگیری بین کارگران پتروگراد و نیروهای نظامی خود را آماده می‌نمودند.

ملوانان متعلق به گروه‌های کشتیهای جنگی با شور و هیجانی شبیه به تب سیاسی روزهای ۱۹۱۷ خود را مجهز کرده بودند، آنها در جلسات خود قطعنامه‌هایی بتصویب رساندند که خواستار آزادی برای کارگران، مصوباتی جدید برای دهقانان، و انتخابات آزاد برای شوراهای مضمون آنها بود. فراخوان برای انقلاب سوم شعار مرکزی جلسات گردید، انقلابی که قرار بود بلشویکها را سرنگون کرده و «دموکراسی شورائی» را برقرار سازد.

کالینین (Kalinin) ریاست جمهوری شوراهای به پایگاه دریائی رفته و ملوانان را به «وظیفه شناسی» و غیر مسئول بودن محکوم، و از آنان خواست تا از فرامین پیروی نمایند. از طرفی دیگر نماینده ملوانان که به پتروگراد برای مذاکره فرستاده شده بود در آنجا بازداشت گردیده بود. بلافاصله، شعار «مرگ بر دیکتاتوری بلشویک» سراسر کرونشتات را فرا گرفت؛ کمیسارهای بلشویک مستقر در منطقه خلع مقام و زندانی گشتند؛ یک کمیته از آنارشیزم رهبری را بدست گرفته و ملوانان شوق زده را به بالا بردن پرچم

تمام عناصر سر بلند کرده‌اند، این واقعیت اوضاع بود، این شرایط شباهتی به تصورات شیرین مفریان ندارد».

ویکتور سرژ در رابطه با شورش کرونشتات و سیاست نوین اقتصادی (نپ) در نقد به ترسکی چنین می‌نویسد: «اعلام نپ یکسال زودتر میتوانست از شورش کرونشتات جلوگیری کند؛ ترسکی در اوایل سال ۱۹۲۰ خود پیشنهاد انتقال به برنامه نپ را داده بود».

ترسکی در پاسخ به وی نوشت: «از موفقیت آن بهیچوجه اطمینان نداشتیم، این مساله از من پنهان نبود که دارو میتواند از خود بیماری خطرناکتر باشد؛ وقتی من در مقابل مخالفت رهبران حزب قرار گرفتم، به پایه‌های حزب روی نکردم، زیرا میخواستم از بسیج خرده‌بورژوازی علیه کارگران اجتناب کنم، ۱۲ ماه تجربه بعدی لازم بود تا حزب را به نیاز به مشی جدید متقاعد کند، اما مساله قابل توجه این است که دقیقاً همین آنارشیزمهای سراسر دنیا بودند که به نپ بعنوان خیانت کمونیستها نگاه میکردند، اما حالا وکلای آنان ما را متهم میکنند که چرا یکسال زودتر نپ را اعلام نکردیم؛ آیا کافی بود ملوانان کرونشتات از فرمان نپ مطلع شوند تا آرام گیرند؟ توهمنات شورشیان برنامه آگاهانه‌ای نداشتند و دقیقاً بخاطر ماهیت خرده‌بورژوائی‌شان نمیتوانستند برنامه‌ای داشته باشند؛ آنها خود بوضوح درک نمیکردند که آنچه پدران و برادرانشان به آن نیاز دارند در درجه اول تجارت آزاد است؛ آنها ناراضی و نا روشن بودند، اما راه حلی نیز نیافتند، آگاهتریشان یعنی عناصر راست که در پشت صحنه عمل میکردند، خواستار احیای رژیم بورژوائی بودند؛ اما اینرا علناً مطرح نمیکردند؛ جناح «چپ» خواستار از بین رفتن انطباق، «شوراهای آزاد» و جیره بهتر بود؛ برنامه نپ فقط میتوانست بتدریج دهقانان و بعد از آنها ناراضیاتی بخشهانی از ارتش و نیروی دریائی را تسکین دهد، اما برای انجام این کار، وقت و تجربه لازم بود».

بلشویکها اعلام نمودند که شورشیان کرونشتات یاغیان ضدانقلابی بوده و بتوسط یک ژنرال ارتش سفید رهبری می‌شوند؛ اما، این افشاگری تأثیری بر تصمیم ملوانان نگذاشت؛ جنگی طولانی مدت علیه یک یاغی پس از دیگری، که همگی مسئول یا دست پرورده ارتش سفید بودند، بلشویکها را از این باور بدور داشت که گارد سفید دستی در این قیام نداشته باشند؛ چندی پیش از این حادثه نشریه مهاجرین

سفید به مشکلات همیتی در کرونشتات اشاره نموده و تلویحاً ملوانان را به شورش دعوت نموده بود؛ شک بلشویکها نیز بیشتر از همین دلیل ناشی می شد.

دفتر سیاسی، نخست تصمیم به مذاکره با ملوانان، و نهایتاً سرکوب شورش گرفت؛ بلشویکها در مقابل مبارزه طلبی ملوانان نیروی دریائی در کرونشتات نمیتوانستند انعطاف پذیری از خود نشان داده و بمصاف آن نروند؛ چرا که وحشت داشتند که این شورش هر چند که هیچ شانسی برای تبدیل شدن به یک انقلاب را نداشت، بتواند بقطع یقین استیلاي هرج و مرج را هموار نماید؛ حتی پس از شکست ارتش سفید، باند های بسیاری از شورشیان و غارتگران از مناطق سواحل شمال بطرف پایین یعنی مناطق دریای خزر پیش روی کرده، چپاول و غارت شهرها پرداخته و مأمورین دولتی را قتل عام نموده. با فراخوان برای انقلابی دیگر باند های گسترده از دهقانان «ولگا» کلیه محصولات منطقه را به غارت بردند که چندی بعد توکاشفسکی مجبور به اعزام بیست و هفت دسته تنگدار برای پس گرفتن آنها گردید. بنابراین برای بلشویکها تشویشی اینچنین بود که ملایمت در مقابله با شورشیان کرونشتات را غیرممکن و مطمئناً علامتی از ضعف پنداشته و واقعه را میتوانست و خیم تر سازد.

در ۵ مارس ترسکی به پتروگراد رسید و فرمان خلع سلاح بدون قید و شرط را به شورشیان داد؛ و اینچنین گفت: «تنها کسانی که چنین کنند، می توانند روی تشکر جمهوری شوراها حساب کنند؛ همزمان با این هشدار به شما شورشیان اخطار میدهم که همه چیز برای سرکوب یاغیان توسط نیروهای نظامی آماده گردیده. و این آخرین هشدار است.» نکته طعنه آمیز تاریخ کلماتی اینچنین به ملوانان بتوسط تروتسکی است؛ این کرونشتات وی بود، کرونشتاتی که او غرور و افتخار انقلاب مینامید؛ چندبار در گرماگرم روزهای ۱۹۱۷ از تریبونهای پایگاه دریائی خطابه سیاسی ایراد نموده بود؛ چندبار ملوانان بر شانه خود وی را نشانده و به آرامی همانند دوست و رهبر خویش به هوا پرتاب نموده بودند؛ چگونه آنها فداکارانه وی را تا قصر تورید برای تسخیر آن همراهی نمودند، در سلول زندانی در کرسکی که محبوس بود وی را فراری دادند، پشت دیوارهای کاژان در ولگا کنار او قرار گرفتند، همیشه از او رهنمود بگیرند، همیشه، تقریباً با چشمهای بسته فرامین وی را بپذیرند و دنبال نمایند؛ چند بار شوق و اندیشه را بایکدیگر تقسیم نمودند، چند بار خطر را با یکدیگر با موفقیت پشت سر گذاشتند؛ اما حقیقتاً، فقط چند سرباز زخمی و کهنه کار از این دوران توانستند جان سالم بدر برند؛ حتی هنوز تعدادی از آنها در کرونشتات باقی مانده بودند.

گروه های اورورا، پتروپولفسک، و دیگر کشتیهای جنگی معروف مملو از مستخدمین جدید از دهقانان اکرائین شده بود؛ آنچنان که ترسکی نیز گفت، در آنها «فقدان روح انقلابی» که در طبقات قدیمی تر مستتر بود مشاهده میشد؛ اکنون انقلاب در شکل سمبولیک خود در چنین شرایطی قرار داشت، مردان و زنانی که آنرا ایجاد نمودند دیگر نه مانند گذشته بودند و نه در جای گذشته قرار داشتند. بهترین آنها از دست رفته بودند و باقیمانده در بخشهای اداری جذب شدند؛ چیزی را که شورشیان کرونشتات خواستار آنها بودند، وعده هائی بود که ترسکی به رفقای ارشد آنها داده، چیزی که او و حزب قادر به جوابگویی به آن نبود. بگوش ترسکی، غرضی تلخ و خصمانه از آوای خودش با لبان دیگران رسید و او مجبور به کتمان آن گردید. در اواسط مارس شورشیان با امید بخیریدن وقت به اخطار وی توجهی نمودند؛ دهانه راه آبی به فلاند هنوز یخزده بود و در چند روز آینده همه نیروهای دریائی ارتش سرخ در بالتیک میبایستی از امکان کمک رسانی فنلاند و یا دیگر کشورهای بالتیک به شورشیان جلوگیری نمایند؛ در این اثنا حتی بعضی از کمونیستها نیز به شورشیان پیوسته و اعلام نمودند که «حزب ترسکی جلا» را ترک کرده اند؛ هنگامیکه خبر یاغیان به کنگره دهم رسید آنقدر موجب نگرانی و خشم نمایندگان گردید که بلافاصله کلیه نمایندگان با قدرت بدنی لازم برای جنگیدن از جلسه کنفرانس به کرملین رفته و خود را در صف مقدم یکی از گروه های ضربت که قرار بود بین شورشیان و دهانه آبی که نیروهای فنلاندی را به آن متصل مینمود قرار دادند، حتی رهبران اپوزیسیون کارگری که در کنگره نظراتی بسیار شبیه به نمایندگان شورشیان ارائه نمودند نیز بچنگ علیه شورشیان پیوستند؛ آنها نیز چنین اظهار داشتند که «ملوانان این حق را ندارند، حتی برای خواستهای بحق خود دست به ماشه اسلحه بردن را دیکته نمایند».

اگر خودمان را با شعارهای پرمطمراق فریب ندهیم خواهیم دید که شورش کرونشتات چیزی بجز عکس العمل مسلحانه خرده بورژوازی بر ضد «دشواریهای انقلاب اجتماعی» و «سختگیری دیکتاتوری پروتلاریا» نبود. شعار کرونشتات مبنی بر شوراها بدون کمونیستها، بدون رهبری بلشویکها، به معنای محو خود شوراها در اندک زمانی بود؛ تجربه شوراها در آلمان و اتریش تحت رهبری سوسیال دموکراتها و اسپانیا بتوسط آنارشیستها این بحث را اثبات مینماید، آنها از شوراها بعنوان پلی بسوی احیای مجدد سرمایه داری استفاده نمودند؛ نتیجتاً شورش کرونشتات خصلتی ضد انقلابی داشت.

هنگامیکه نیروهای بلشویک تحت فرماندهی

توکهاشوسکی مزین به پارچه های سفید بر روی یونیفرمهای خود، بطرف دهانه راه آبی بر روی یخها حرکت نمودند با طوفانی از آتش از طرف قلعه های کرونشتات روبرو گردیدند، یخها زیر پایشان شکست و دسته دسته بدرون آبهای یخزده فرو رفتند؛ شورشیان از سه جهت به آنها حمله برده و بایکدیگر بدرون آتش، یخ و آب فرو رفتند.

همزمان با در هم شکستن موفقیت آمیز اولین خطوط مهاجمین بلشویک، بنظر مردان کرونشتات که از انقلاب بلشویکی برگشته بودند، رسید که پیروزی انقلاب آنان فرا رسیده است؛ مردانی که بلشویکها را به خشونت، سختگیری و «مکیدن شیر» مهربانی در بشريت " متهم مینمودند برای پیروزی خود در این جنگ که در بیرحمی قابل قیاس با جنگ داخلی نبود از هیچ حره ای فرو گذاری ننمودند. شدت و تلخی در مهاجمین بلشویک ارتش سرخ رفته رفته افزایش یافت تا آنکه ۱۷ مارس در شبی دراز زیر طوفانی از برف بلاخره موفق شدند از دیوارهای قلعه بالا رفته و داخل استحکامات نظامی وارد شوند؛ احساسی که آنان از مدافعین قلعه گرفتند تفاوتی با کینه توزان خره پوش ارتش سفید نداشت.

ترسکی درباره ساکنین کرونشتات نوشت: «آری، کرونشتات صفحه ای قهرمانانه در تاریخ انقلاب نوشت، اما جنگ داخلی بشکلی سیستماتیک کرونشتات و تمام ناوگان بالتیک را خالی از سکنه کرد، در روزهای قیام اکثراً بخشی از ملوانان کرونشتات به کمک مسکو فرستاده شدند، بخشی دیگر به دان و اوکرائین برای تهیه نان و سازماندهی قدرت محلی فرستاده شدند، اینطور بنظر میامد که کرونشتات تمام تشدنی است، خود من از جبهه های مختلف ده ها تلگراف برای بسیج گروه های جدید "قابل اطمینان" از میان کارگران پتروگراد و ملوانان بالتیک فرستادم؛ اما در اوایل ۱۹۱۸ و مطمئناً نه خیلی دیرتر از ۱۹۱۹، جبهه ها شروع به شکایت از ایمن فرستادگان جدید "کرونشتاتی" کردند که رضایتبخش نیستند، پرتوقع اند، و مهمتر اینکه در جنگ بی نظم و غیر قابل اطمینانند و بیشتر مشکل آفرینند تا سودمند؛ بعد از نابودی یودنیچ (یکی از ژنرالهای تزار بود که در سال ۱۹۱۹ به کمک نیروهای خارجی قصد تصرف پتروگراد را داشت)، ناوگان بالتیک و پادگان کرونشتات از نیروهای انقلابی تهی شده بودند، تمام عناصری که بشکلی مفید بودند برای مقابله با دنیکین به جنوب فرستاده شدند، اگر در سال ۱۸-۱۹۱۷ ملوانان کرونشتات سطحی بالاتر از سطح متوسط ارتش سرخ داشتند و ساختن ارکان اولیه این ارتش و همیطور ارکان اولیه رژیم شورائی در بسیاری از مناطق را به عهده گرفتند، ملوانانی که در کرونشتات "آرام" تا اوائل ۱۹۲۱

«منافع» و از طرف دیگر «اعتبار» مفاد اصلی آن بودند؛ و لیکن دولت آلترناتیو پیشنهادی ترسکی «بفرنج و پیچیده» اما «یکدست و همبسته» بود که بلشویکها هنوز آمادگی در آغوش گرفتن آنرا «یکپارچگی» نداشتند.

در اوج قدرت، همانند هر مدافع کلاسیک تراژدی، ترسکی نیز لغزش نموده و علیه پرنسپها و تعهدات عادلانه خود عمل نمود! «حوادث»، «حفظ انقلاب» و یا «فرور شخصی» وی را در وضعیتی نامساعد قرار داد، تحلیل از شرایط عینی و ذهنی فراموش گردید؛ در شرایطی که او قرار گرفته بود، این چنین تصمیمات بسختی «اجتناب پذیر» می‌انگارد؛ هراقدام او دنباله عملکرد وی از آنچه که تاکنون انجام داده بود، می‌نماید؛ قدمی خطا کفایت تا وی را از منزّه بودن جدا سازد، هر چند

که بقطع یقین انکار او در مقابل پرنسپ، خود از پرنسپ ناشی می‌گردید؛ ولیکن پیشنهادات وی و عملکرد حزب، زمینی را که «خود» و «انقلاب» بر آن ایستاده بود را بسوی تلاشی هموار نمود.

نتیجه شرایط بحرانی فوق، پس از چند روز «شورش کرونشتات» مزین با نام ترسکی، «نپ» مزین با نام لنین و پس از یک دهه «کولاک زدائی» مزین با نام استالین را در تاریخ این انقلاب به همراه داشت.

کلیه اطلاعات تاریخی مربوط به این نوشته از:

The Prophet Armed 1879-1921

The Prophet Unarmed 1921-1929

The Prophet Outcast 1929-1940

نوشته «ایزاک دوچه» Isaac Deutscher تهیه گردیده است.

به یاد یک شاعر و روزنامه‌نگار انقلابی

میرزاده عشقی، شاعر، روزنامه‌نگار و نویسنده انقلابی و مدیر روزنامه «قرن بیستم»، درست یک روز بعد از انتشار مقاله‌ای علیه رضاء شاه در تابستان ۱۳۰۳ در خانه‌اش با سه گلوله تیر کشته می‌شود.

اگرچه عمر بسیار کوتاهی نمود ولی اشعارش، اندک زمانی پس از ترور او، الهام‌بخش جوانان انقلابی گردید. یادش گرامی باد!

«انقلاب قوانین خود را دارد، که خیلی قبل ما آنها را در «درسهای اکتبر» که نه تنها در روسیه بلکه از نظر بین‌المللی اهمیت داشتند، فرموله کردیم، هیچکس دیگر برای اعلام «درسهای» دیگر حتی سعی هم نکرده است؛ انقلاب اسپانیا تأیید منفی «درسهای اکتبر» بود؛ و منتقدین جدی، یا ساکت یا متزلزلند؛ دولت جبهه خلقی اسپانیا، انقلاب سوسیالیستی را خفه کرد و انقلابیون را کشت؛ آنارشیستها در این دولت شرکت داشتند و زمانی که بیرون ریخته شدند نیز به پشتیبانی کردن از قاتلین ادامه دادند؛ و در عین حال، متحدین خارجی و موکلین شان سرگرم دفاع از شورشیان کرونشتات علیه بلشویکهای زورگو هستند، زهی وقاحت!»

ژوئیه ۱۹۹۷

*****بقیه از صفحه ۱۲

نقش تشکلات کارگری

انقلابی بلشویکها و طبقه کارگر «دلرسد» بود. این امکان وجود نداشت و ندارد و نخواهد داشت که خواستار پیشرفت انقلاب در حل تضادهای اجتماعی خود بود؛ اما، کارگران و دهقانان فقیر را از حق دخالت در سرنوشت خود معذور داشته و امکان درگیر شدن آنان را به بهانه حفظ انقلاب محدود نمود؛ حفظ انقلاب به چه معناست! چه کسانی میبایست آنرا حفظ نمایند! انقلاب توسط و برای اهداف کدام طبقه اجتماعی انجام گرفت! ارمغان انقلاب در هنگام قحطی، جنگ داخلی و دلرسدی برای کارگران و دهقانان فقیری که پیروزش کرده‌اند چه میتواند باشد بجز دموکراسی پرولتاریائی! حتی اگر رژیم مجبور به اتخاذ سیاست تهدید و اجبار میبود، و حتی اگر آنچنان که لنین آنرا همیشه (کنگره دهم) بمثابة آخرین امکان ارزیابی مینمود باید این سؤال را در نظر بگیریم، که از این تهدید و اجبار (ایزار) چه کسی و بر علیه چه کسانی میبایست استفاده کنند؟

بنابراین اتحادیه‌های کارگری نمیبایست به مکمل‌های دولت تبدیل شده و استقلال خود را از دست دهند، بلکه می‌بایستی سخنگوی کارگران بوده و حتی در صورت احتیاج علیه حکومت عمل کنند؛ این صحیح است که اتحادیه‌ها می‌بایست آموزشگاه باشند، ولیکن نه برای مشق نظامی «کمونیستها»! احتیاج نیست به کارگران گوشزد نمود که نمیبایست علیه دولت کارگری عمل کنند، چرا که شاید آن دولت «تجربیدی» بیش نباشد!

کنگره دهم، لنین در قطعنامه نهائی خود که به رأی گذاشته و با اکثریت آرا روبرو گردید، موضعی پلورنالیست در قبال دولت اتخاذ نمود که از یکطرف

باقی ماندند و مناسب هیچ جبهه‌ای از جنگ داخلی نبودند، در این زمان بکلی در سطحی پائین‌تر از متوسط ارتش سرخ قرار گرفتند و شامل درصد بالائی از عناصر دلرسد با لباسهای پرزرق و برق می‌شدند».

در ۳ آوریل ترسکی به بالای تریبون پیروزی قدم گذاشته و گفت: «تا جایی که میتوانستیم برای رفقای ملوان که چشمهای خود را بر روی واقعیات بسته بودند منتظر شدیم تا متوجه شوند که یاغیان آنها را به کجا رهبری میکنند؛ اما وقتی با خطر آب شدن یخها مواجه گشتیم، ۰۰۰۰ مجبور به حمله شدیم» ۰ توصیف شورشیان شکست خورده به «رفقا» بطور غیرمستقیم مطلبی را میرساند و آن اینکه پیروزی در این جنگ برای ترسکی از نظر وجدانی بسیار گران تمام شده بود، هرچند که بعدها نوشت:

«دراصل این ناقدان مقدس، دشمن دیکتاتوری پرولتاریا و بنابرین دشمن انقلاب بودند؛ و تمام رمز مساله در اینجا نهفته است، این درست است که بعضی از آنها انقلاب و دیکتاتوری را پذیرفتند، البته در حرف؛ اما این کمکی به حل مسائل نمیکند؛ آنها خواهان انقلابی هستند که به دیکتاتوری منتهی نشود و یا نوعی دیکتاتوری که با استفاده از زورپیش نرود؛ البته اینگونه دیکتاتوری واقعاً «دلپذیر» خواهد بود؛ اما لازمه‌اش چند چیز ناقابل است؛ توده زحمتکش یکدست و واقعاً پیشرفته؛ اما در این صورت در اصل دیکتاتوری غیرلازم خواهد بود، بعضی از آنارشیستها که در واقع لیبرالهای فضل فروشی هستند، امیدوارند که در صد یا هزار سال بعد زحمتکشان به چنان سطحی از پیشرفت دست یابند که اجبار و زور غیرضروری باشد؛ طبعاً، اگر سرمایه داری میتوانست در جهت چنین پیشرفتی حرکت کند، اصولاً دلیلی برای سرنوشتی آن نبود، نیازی به انقلاب قهرآمیز و یا دیکتاتوری که نتیجه اجتناب ناپذیر پیروزی انقلاب است نمی‌ماند؛ اما سرمایه‌داری منحط دوران ما جایی برای توهمات صلح جویانه و انساندوستانه باقی نمیگذارد».

چند ماه بعد از حادثه بهنگام دیدار کمونیستهای خارجی از مسکو که بدین باور بودند که ماجرای کرونشتات فقط یکی از حوادث عادی در جنگ داخلی بوده، و تئوریکه در صحبتهای رهبری بلشویکها در مورد شورشیان هیچگونه عصبانیت و یا تنفیری همانند آنچه که آنان از گاردهای سفید و یا ارتشهای خارجی که در کشور آنها دخالت نموده بود، نمی‌دیدند، متعجب می‌شدند! مباحث بلشویکها در این مورد مملو از همبستگی محتاط آمیز و غمگینانه برای شورشیان بود؛ اشارات مبهم آنها در آئروز نسبت به آن واقعه، برای دیگران که خیانت به حزب را اغتشاش در «وجدان انقلابی» ارزیابی مینمودند، مشکل بود.

ترسکی نوشته خود را اینچنین بی‌پایان میرساند:

مسئله زن

مصاحبه زیر با نشریه «زن در مبارزه» صورت گرفته است.

■ خواهش می‌کنم کمی دربارهٔ چگونگی شکل‌گیری «زن در مبارزه» به ما توضیح دهید؟

● نخستین شماره نشریه «زن در مبارزه» دوسال پیش در مارس ۱۹۹۵ انتشار یافت. اقدام به انتشار نشریه، نتیجه عملی بحث‌های ما جمعی از زنان ایرانی بود که هر یک بنحوی در رابطه با جنبش زنان فعالیت می‌نمودیم. پس از بحثها به این نتیجه رسیدیم که انتشار یک نشریه میتواند نقش مهمی در متمرکز نمودن فعالیت فعالین جنبش زنان ایفاء نماید. نشریه «زن در مبارزه» که اکنون ششمین شماره آن در دست انتشار است، هدف خود را مداخله فعال در جنبش زنان و انعکاس مبارزه علیه ستم جنسی و نابرابری اجتماعی قرار داد. انعکاس نظرات و دیدگاهها پیرامون مساله زن، انتشار اخبار مبارزات و انتقال تجارب مبارزاتی محورهای بودند که در دستور کار نشریه قرار گرفتند.

این نشریه در مدت نسبتاً کوتاهی که از انتشار نخستین شماره آن می‌گذرد، توانسته است جای خود را در میان طیف وسیعی از زنان فعال و مدافعین حقوق زنان باز کند، از فعالین با سابقه جنبش زنان گرفته تا زنان بسیار جوانی که ستم جنسی را در دوران زمامداری حکومت اسلامی تجربه کرده‌اند، با نشریه همکاری دارند و به اشکال مختلف به تداوم انتشار و توزیع نشریه یاری می‌رسانند.

ما علاوه بر انتشار نشریه با توجه به امکانات، توان و انرژی مان به مشارکت عملی در مبارزات زنان نیز پرداخته ایم. از مهمترین فعالیتهای عملی مشارکت در چهارمین کنفرانس بین‌المللی زنان در چین و تهیه فیلمی پیرامون آن، برگزاری مراسم ۸ مارس، اجراء سخنرانی و نمایش فیلم توسط همکاران نشریه در کشورهای مختلف، انتشار بیانیه مطبوعاتی پیرامون وقایع و رویدادها و تماس با نهادهای رسانه‌های گروهی بین‌المللی میباشد.

از سوی دیگر به برقراری تماسها و فعال کردن ارتباطات خود با تشکلهای زنان ایرانی و سایر ملل پرداخته ایم. در چارچوب چنین ارتباطاتی فریاد اعتراض علیه بی‌حقوقی زنان ایران را منعکس نموده‌ایم. بطور مثال اخیراً در هلند به اتفاق سازمانهای زنان و بخش زنان اتحادیه کارگری به سازماندهی یکسری حرکات مشترک مبارزاتی دست زده‌ایم. فعالین جنبش ضد راسیستی، فعالین زن اتحادیه، گروههای زن پناهنده و پناهجو و فعالین جنبش چپ گرد هم آمدند تا حول حقوق زنان

آنها ریشه‌های عمیقاً اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زن را نادیده بگیرند و مساله را به سطح مخالفت و ضدیت با مردان تنزل دهند. از نظر ما هر تلاشی در این راستا که انسانها را به صرف اینکه از نژادهای مختلف هستند، متعلق به ملیتهای مختلف هستند و مؤنث‌اند یا مذکر، مقابل یکدیگر قرار دهد، محکوم است و باید با آن مقابله کرد. از همین رو تشکلهای زنانی که هدف خود را ایزوله کردن مردان قرار میدهد نقش مثبتی در مبارزه انسانها جهت بر انداختن تبعیض و نابرابری ایفاء نمیکند. مضافاً اینکه چنین تشکلهایی که با هدف درستی بنیان گذارده نشده‌اند و فعالیتشان با واقعیت‌های عینی جامعه همخوانی ندارد، پس از مدتی خود دچار بحران میشوند و فرو می‌پاشند.

■ ستم وارده بر زنان به چند نوع تقسیم می‌شود؟
● همانطور که در بیانیه اعلام موجودیت نشریه (زن در مبارزه) اعلام شده است ما معتقدیم زنان به لحاظ اقتصادی، اجتماعی و حقوقی مورد ستم قرار میگیرند. در این میان نابرابری اقتصادی اساس سایر تبعیضاتی است که بر زنان اعمال میشود. زنان مادامیکه به لحاظ اقتصادی رها نشوند، و از نظر اقتصادی به درجات مختلف به مرد وابسته باشند، به ناگزیر برده خانگی و کنیز جنسی مرد باقی خواهند ماند. در همین کشورهای پیشرفته به درجات زیادی برابری حقوق زنان پذیرفته شده است، اما شکاف عظیمی میان موقعیت واقعی زنان و مردان وجود دارد، چرا که برابری صوری زن و مرد در برابر قانون، قادر نیست به نابرابری واقعی آنها پایان دهد. بنابراین رهائی اقتصادی زنان اساسی‌ترین گام در راه برابری واقعی آنان است. اما برخورداری زنان از برابری واقعی با مردان و ارتقا آنها به جایگاه انسانی شان در عین حال مستلزم مبارزه بی‌امان علیه پیشداوریها و خرافات و سنت‌های ارتجاعی فرهنگ مرد سالار است که قرن‌ها قدمت دارند، جان سخت هستند و در تار و پود جامعه رسوخ کرده‌اند به عبارت بهتر برابری واقعی زنان زمانی به واقعیت عملی تبدیل میشود که زنان به لحاظ اقتصادی رها شده باشند، کلیه قوانینی که از نابرابری دو جنس پاسداری میکنند و یا به آن جنبه قانونی میبخشند ملغی شوند و یک مبارزه پیگیر فرهنگی، مردان و نیز زنان را متحول نماید.

■ آیا امکان شکل‌گیری جنبش مستقل زنان در «جمهوری اسلامی» وجود دارد؟ نقش اسلام چیست؟
● جنبش مستقل زنان در ایران، مستقل از

پناهجو مبارزه مشترکی را عملاً تجربه کند. در این حرکت علاوه بر شناخت و تبادل تجارب، آخرین رویدادها و وضعیت زنان در کشورهایی چون اریتره، افغانستان، ایران، و سومالی به بحث گذارده شد.

■ سازماندهی مبارزات زنان ایرانی در خارج کشور و طریقه ارتباط‌گیری آنها با مبارزات داخل ایران چگونه باید باشد؟

● پاسخ دادن به این سوال که مبارزات زنان ایرانی در خارج از کشور را چگونه میتوان سازماندهی کرد، البته در حله نخست نیازمند دامن زدن به بحثی همه‌جانبه در میان فعالین جنبش زنان است. جاری شدن این بحث است که میتواند کمک بزرگی به یافتن اشکال مناسب سازماندهی در خارج بنماید. اما سازماندهی مبارزات زنان ایرانی در خارج کشور، به هر شکلی که بخواهد عملی شود، در صورتی پاسخگوی نیازهای این مرحله از جنبش زنان و مسائل فرا روی آن خواهد بود که ۱- سراسری باشد و ۲- حول محورها و مطالبات یا به عبارتی برنامه مشخصی باشد.

فعالین جنبش زنان به اشکال بسیار متنوعی میتوانند با زنان فعال در ایران ارتباط برقرار نمایند. از آنجا که شرایط اختناق آمیز حاکم بر ایران سبب میشود که هر حرکت جدی مبارزاتی به ناگزیر مخفیانه صورت گیرد و یا در بهترین حالت ممکن، نیمه علنی باشد، بالنتیجه در تماس با فعالین داخل این محدودیت را باید در نظر گرفت. به همین شکل پراکندگی فعالین جنبش زنان در خارج کشور که در کشورهای مختلفی زندگی میکنند و در موارد بسیاری، تماسی نیز با یکدیگر ندارند، عامل دیگری است که سبب میشود نتوان شکل مشخصی را که جامع و در همه حالات قابل اجرا باشد، تعیین نمود. بطور عملی نحوه ارتباط میان فعالین داخل و خارج را موقعیت و امکانات طرفین تعیین میکند. تنها مساله‌ای که میتوان بر آن تاکید کرد اینست که باید از تمامی اشکال ممکن و امکانات موجود جهت برقراری این ارتباط بهره جست، در عین حال که همواره باید حفظ امنیت فعالین داخل را مد نظر داشت.

■ نظر شما در بارهٔ تشکلات مستقل زنان ایرانی و فمینیسم چیست؟

● به اعتقاد ما این تشکلهای درک درستی از مساله زن و ریشه‌های ستمی که بر زنان اعمال میشود، ندارند. این عدم شناخت سبب میشود که



تزهایی در باور اخلاق کمونیستی در روابط زناشویی

کولنتای

«نشر کارگری سوسیالیستی»
بها ۱ یوند

فصلنامه زن، نشریه سوسیالیست، فمینیست
فارسی زبان، شماره ۵، خرداد ۱۳۷۶، انتشار یافت.

با نشانی زیر تماس بگیرید:

To: Yo Kvinnoforlaget, Box 6200, 400 60
Gothenburg, Sweden.

اعتصاب کارگران شرکت هوائی «بیرتیش ایرورز»

در تاریخ چهارشنبه ۹ جولای کارگران و
کارمندان شرکت هوائی بریتیش اریوز دست به یک
اعتصاب گسترده زدند. اعتصاب آنها علیه طرح‌های
جدید این شرکت هوائی جهت خصوصی‌سازی
مدیریت و فروش محصولات غذایی در فرودگاه
بین‌المللی «هیترو» صورت گرفت.

در سومین روز اعتصاب، مهندسین و کارگران
خدمات، طی یکی رای‌گیری، با کسب اکثریت آرا
جهت توقف اعتصاب، از صفوف اعتصابیون خارج
شدند. اما این اعتصاب بوسیله ۹۰۰۰ کارگر ساده
ادامه پیدا کرد.

شرکت هواپیمایی برای تحت فشار قرار دادن
کارگران اعتصابی و بازگرداندن آنان به کار، از
کارمندان و کارگران بازنشسته خواست که به جای
کارگران معترض، انجام وظیفه کنند.

همزمان با این عمل، شرکت هوائی، طی ارسال
نامه‌های تهدیدآمیز برای کارگران اعتصابی، آنان را
تهدید به اخراج نمود.

۱۷۰۰ از کارگران در یک عمل اعتراضی
گسترده، مرخصی استعلاجی گرفته و از حضور در
محل خدمت پرهیز کردند. شرکت هوائی که از این
عمل جا خورده بود، طی تماس تلفنی با دکترهای
معالج، علل بیماری کارگران را طلب کرده، که با
مخالفت دکتران و کارگران مواجه می‌گردد.

مذاکرات بین اتحادیه کارگری و شرکت
هواپیمایی ادامه دارد. ■ ۱۴ ژوئیه ۱۹۹۷

و نظام اجتماعی معرفی میکند و به عنوان یک اصل
الهی و لاجرم غیر قابل تغییر، به رسمیت می‌شناسد.
مذهب با تلقین این ایده خرافی به زنان که خدا مرد
را در خلقت بر زن برتری داده است، آنان را مسخ
میکند و از هرگونه تلاش برای تغییر وضعیت غیر
انسانی که به آنان تحمیل شده است باز میدارد.

■ منظور شما از تشکلات مستقل زنان چیست؟

● «تشکل مستقل زنان» نیز در زمره آن مفاهیمی
است که هر فرد یا گروهی آن را مطابق با دیدگاههای
خود تبیین میکند. به همین سبب برای آنکه بدانیم
ارتباط «تشکیلات مستقل زنان» با سایر افراد و
گروههایی که از حقوق زنان و این تشکلات دفاع
میکند، چگونه باید باشد، ابتدا باید روشن شود
«تشکل مستقل زنان» از چه چیز مستقل است.

برخی معتقدند تشکل مستقل زنان، تشکلی
است مستقل از مردان و هدف از ایجاد آن
سازماندهی زنان در مقابل مردان است. عده‌ای
دیگر آن را تشکلی میدانند مستقل از سیاست به این
مفهوم که صرفاً به مسائل زنان می‌پردازد و تا آنجا به
این مسائل می‌پردازد که با سیاست تداخل پیدا
نکند. این عده مدعی اند که تشکل مورد نظر آنان
مطلقاً غیر سیاسی است و به مسائل سیاسی کاری
ندارد. تعبیر دیگری نیز از «تشکل مستقل
زنان» وجود دارد و آن اینکه، نه در ضدیت با مردان و
نه «مستقل از سیاست، بلکه مستقل از دولت و
احزاب و سازمانهای سیاسی» اگر روشن شود
«تشکل مستقل زنان» مورد نظر در کدامیک از دسته
بندیهای ذکر شده می‌گنجد، میتوان ارتباط آن با
سایر افراد و گروههای مدافع حقوق زنان نیز
مشخص نمود.

■ زنان ایرانی در حال حاضر به چه نحوی با حاکمان
اسلامی مبارزه می‌کنند؟

● پاسخ به این سوال را میتوان در یک کلام
خلاصه کرد: کار آگاهگرانه. اشکال این کار
آگاهگرانه میتواند بسیار متنوع باشد. خوشبختانه
طی دو دهه اخیر آگاهی زنان نسبت به محیط
پیرامونشان، نسبت به مشکلات و مسائل شان و
نسبت به زمینه‌های ایجاد تبعیض و ستم جنسی به
نحو چشمگیری افزایش یافته است معطداً هنوز در
این زمینه کار بسیاری برای انجام دادن وجود دارد.
به ویژه اینکه حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی و
ستمی که بر زنان اعمال میشود، سبب شده است
انواع و اقسام دسته جات و جریاناتی که ماهیتاً زن
ستیز هستند نیز در ظاهر مدافع حقوق زنان شوند
و از ضرورت رفع تبعیض جنسی سخن بگویند. باید
با کار آگاهگرانه در میان زنان، زمینه‌های اجتماعی
تبعیض جنسی را به آنان شناساند و راه حل واقعی
پایان دادن به تبعیض جنسی را به آنان نشان داد.
زنان باید اعتماد به نفس از دست رفته و موقعیت
انسانیشان در جامعه را باز یابند. ■ متشکرم

خواست ما در عرصه ای به وسعت سراسر ایران
بطور عینی وجود دارد، در زمینه‌های مختلف
حکومت اسلامی و قوانین متحجر و ضد بشری آن
را به مصاف می‌طلبند و حکومت را عاجز کرده
است. به هر عرصه از زندگی اجتماعی که نظری
افکنده شود، رد پای این جنبش وسیع، شدیداً
اعتراضی و غیر قابل مهار و توده‌ای دیده میشود.
زنان اشکال مختلفی را برای مقابله با حاکمان
اسلامی به کار می‌گیرند. در مقابله با حجاب
اجباری، علیرغم اینکه بدون اغراق روزانه صدها
زن بازداشت و زندانی میشوند، شلاق می‌خورند،
توبیخ میشوند و ۱۰۰۰، اما با گذشت ۱۸ سال هنوز
حکومت اسلامی نتوانسته است مقاومت زنان را در
هم شکند و زنان به هر شکلی که بتوانند به رژیم
اسلامی و حجاب اجباری دهن کجی میکنند.
اعتراض به قوانین ضد بشری که که رسماً و علناً زن
را در موقعیت پستری قرار میدهد و تعیین سرنوشت
زن را بدست پدر، برادران و شوهر می‌سپارد، جنبه
دیگری از مبارزه زنان علیه حکومت زن ستیز
اسلامی است. بعنوان نمونه اعتراض به حق طلاق
یکجانبه مرد، حق سرپرستی فرزندان برای مرد،
چند همسری برای مردان، ممنوعیت قضاوت زنان،
تبعیض در حق تحصیل در برخی رشته‌های دانشگاه
و مواردی از این قبیل بطور مداوم از سوی زنان
مورد اعتراض قرار می‌گیرد.

عرصه مبارزه زنان شاغل علیه تبعیض جنسی
بسیار وسیعتر است. علاوه بر مسائل و مشکلات
عمومی کارگران از قبیل کمی دستمزد، عدم تامین
شغلی و نبودن تشکلهای کارگری، زنان کارگر با
مسائل دیگری نیز مواجه‌اند که صرفاً به دلیل
جنسیتشان به آنها تحمیل میشود. به عنوان مثال از
زنان کارگر جوان به هنگام استخدام تعهد می‌گیرند
که در طول مدت قرارداد کار، ازدواج نکنند و یا بچه
دار نشوند. آنان در مقابل کار مساوی، مزد کمتری
از مردان می‌گیرند. حق بیمه مساوی با مردان
می‌پردازند، اما به هنگام بازنشستگی حق بازنشستگی
شان کمتر از مردان است. این تبعیض آشکار جنسی
شدیداً مورد اعتراض زنان کارگر است و به طور
مداوم از طرف زنان کارگر مطرح میشود. همچنین
زنانی که در ادارات و سایر موسسات کار میکنند، در
زمینه حقوق و مزایا آشکارا مورد تبعیض قرار
می‌گیرند و خواهان حقوق و مزایای برابر در مقابل
کار مساوی با مردان هستند.

ادیان و بطور مشخص اسلام، مبلغ آشکار
تبعیض جنسی هستند. ادیان الهی به خشتترین
شکل ممکن فرو دستی زن و حکمیت مرد بر جسم و
روح زن را تبلیغ میکنند و بر بردگی زن مهر الهی
می‌کوبند. در واقع مذهب نقش مهمی در پاسداری
از نظام مرد سالاری و تحکیم پایه‌های آن دارد چرا
که ستم جنسی بر زن را امری و رای شرائط تاریخی

کندوکاوی در آثار مارکسیستی

منتخب آثار لنین

«کندوکاوی در آثار مارکسیستی»، نگاهی است موشکافانه و دقیق که خواننده بوسیله آن می تواند به نکات بسیار مهم و پر اهمیتی پی ببرد. مارکسیستهای انقلابی هیچگاه قصدشان، استفاده از اعتبار نامه های بزرگ برای توجیه نظراتشان نیست، بلکه آنان معتقدند که آثار بزرگان مارکسیست که طی سالها تجربه و مبارزه نوشته شده، هنوز قابل استفاده و در یک کلام نوش داوری رهایی طبقه کارگر از شر اسارت کار و سرمایه می باشد.

به قول لنین: «تئوری مارکسیزم، که پرتو درخشنده تجربه نوین و سرشار جهانی کارگران انقلابی، روشنی بخش آنست، به ما یاری نمود تا به تمام قانونمدی خوداتی که رخ می دهد پی ببریم. این تئوری به پروولترهای که در راه بر انداختن بردگی مزدوری سرمایه داری پیکار می کنند کمک خواهد نمود تا هدفهای مبارزه خود را روشن تر درک کنند و با استواری بیشتری در راهی که اکنون دیگر معین شده است به پیش روند و پیروزی را مطمئن تر و پایدارتر بدست آرند و آنرا تحکیم نمایند.» مجموعه حاضر به صورت سئوال و جواب تهیه شده و در بیشتر موارد سخنان لنین عیناً بازگو می شود.

● اختناق و دیکتاتوری پسترو چه عواقبی را برای جنبش سیاسی و مبارزه طبقاتی به دنبال خواهد داشت؟
■ هر چه آزادی در کشورها کمتر شود، هر چه تجلی مبارزه آشکار طبقات کمتر گردد، هر چه فرهنگ توده ها پائین تر باشد - به همان نسبت هم معمولاً اتویوبی های سیاسی آسان تر بروز می کند و به همان نسبت مدت طولانی تری پا بر جا می ماند. اتویوبی (غیر ممکن ها) در سیاست، آن نوع آرزویی است که بر آوردنش نه در حال حاضر و نه بعدها هرگز ممکن نیست.

نکات مهمی که در مورد قیام (عمومی) باید در نظر گرفته شود، چیست؟

■ قیام، ذاتاً جدی ترین، متحدالشکلی ترین و عقلانی ترین پاسخ مردم به حکومت است. برای اینکه قیام به شیوه مارکسیستی یعنی به مثابه فنی تلقی شود باید بدون اتلاف دقیقه ای وقت به تشکیل ستاد دسته های قیام کننده بپردازیم. مواردی که در مورد قیام حائز اهمیت است عبارتند از:

(الف) با قیام هرگز بازی نکنیم و هنگامی که شروع کردیم، عقیده را سخا داشته باشیم که باید تا آخر رفت.

(ب) باید در لحظه و محل قطعی «تفوق قوا» داشته، زیرا در غیر اینصورت دشمن که دارای آمادگی و سازمان بهتری است قیام کنندگان را نابود خواهد کرد.

(ج) چون قیام شروع شد با قطعیتی هر چه تمامتر حتماً و بی چون و چرا به تعرض پرداخت. دفاع مرگ قیام مسلحانه خواهد بود.

(د) باید کوشید خصم را غافلگیر ساخت و لحظه ای را بدست آورد که سپاهانش پراکنده است. (ذ) باید هر روز به کامیابانی، ولو کوچک ناائل آمد و بدین طریق بهر قیمتی شده «تفوق روحی» را حفظ کرد؛ به قول «دانتون» (بزرگترین استاد تاکتیک انقلابی)، در یک مبارزه باید تهور، تهور، و باز هم

تهور از خود نشان داد.

● نقش بورژوازی در جریان انقلاب چگونه خواهد بود؟

■ بورژوازی که همیشه به انقلابات ملت های محروم خیانت نموده است؛ بر ضد پروولتاریای انقلابی، به بعضی از بقایای کهن اتکا خواهد نمود، مثلاً به رژیم سلطنت به ارتش دائمی آن و غیره. نفع بورژوازی در این است که انقلاب بورژوازی تمام بقایای کهن را به طور قطعی معدوم نسازد و برخی از آنها را باقی بگذارد. یعنی این انقلاب پیگیر و خونریز نباشد، به هدف نهائی نرسد، قطعی و بی رحمانه نباشد. اما کمونیستها غالباً این فکر را کمی جلوتر برده و معتقد هستند که بورژوازی خودش به خودش نیز خیانت می نماید. بورژوازی به امر آزادی خیانت کرده و برای دموکراسی احترامی قائل نیست.

● نقش تئوری انقلابی در مبارزه چگونه است؟
■ بدون شک بدون یک تئوری انقلابی نمی توان جنبش انقلابی بوجود آورد. نقش مبارز پیشرو را تنها حزبی می تواند بازی کند که تئوری پیشرو را هر آن باشد.

● چگونگی مبارزه اقتصادی و نقش روشنفکران انقلابی در آن را شرح دهید؟

■ مبارزه اقتصادی اکثراً به طور خودبخودی یا به عبارت دیگر بدون مداخله «ناشرین انقلاب یعنی روشنفکران» و بدون مداخله کمونیست ها جنبه سیاسی پیدا می کند. اما وظیفه کمونیست و پیشروی کارگری با تبلیغات سیاسی در زمینه اقتصادی پایان نمی یابد. وظیفه آنها این است که سیاست تردیونونی را مبدل به مبارزه سیاسی و از آن اندک اثرات آگاهی سیاسی که مبارزه اقتصادی به کارگران داده، استفاده نموده تا کارگران را به مدارج آگاهی سیاسی کمونیستی ارتقا دهند.

● وظیفه عمده مروج و مبلغ چیست؟

■ وظیفه مروج در رابطه مستقیم با تشریه سیاسی و وظیفه عمده مبلغ سخنان شفاهی و سخنرانی ها می باشد.

● چه وجه اشتراکی بین اکونومیزم و تودریزم وجود دارد؟

■ اکونومیستها و تودریستهای کنونی یک ریشه مشترک دارند و آن سر فرود آوردن در برابر جریان خودبخودی است. اکونومیستها و تودریستها در مقابل قطبهای مختلف جریان خودبخودی سر فرود می آورند. اکونومیستها در مقابل جریان خودبخودی صد در صد کارگری و تودریستها در مقابل جریان خودبخودی خشم و غضب روشنفکرانی که نمی توانند یا امکان ندارند فعالیت انقلابی خود را با نهضت کارگری در یک واحد کل به هم پیوند دهند. کسیکه ایمانش از این امکان سلب شده یا هرگز به آن ایمان نداشته است حقیقتاً برایش دشوار است به جز ترور راه چاره دیگری برای اطفای احساسات خشم آگین و انرژی خویش بیابد. اگر کسی اصولاً تهیج نمی شود و حتی استبداد و ارتجاع حاکم هم نمی تواند او را تهیج کند، در این صورت مگر واضح نیست که این شخص به جنگ تن به تن میان حکومت و قسمتی تروریست نیز با خونسردی کامل

خواهد نگرست.

توده های کارگر از پلیدیهای زندگی بسیار تهیج می شوند ولی ما نمی توانیم همه آن قطرات و نهرهای هیجان مردم را که به میزانی بی اندازه زیادتر از تصورات و خیالات همه از زندگی جاری است باصطلاح جمع و متمرکز سازیم و حال آنکه لازم است همه آنها را یک جا جمع نمود و از آن یک سیل عظیم بوجود آورد.

● ترکیب یک سازمان انقلابی در زمانی که یک حکومت استبدادی حاکم است، چگونه باید باشد؟
■ هر کس در دوره حکومت مطلقه طالب یک سازمان وسیع کارگری یا انتخابات و رسیدگی به حساب و اخذ رای عمومی و غیره باشد، صاف و ساده یک خیالیاف اصلاح ناپذیر است.

در یک کشور استبدادی هر قدر که ترکیب اعضای سازمان انقلابی محدودتر باشد، تا جانی که در آن، تنها اعضای شرکت نمایند که به طور حرفه ای به فعالیت انقلابی مشغول اند و در مبارزه علیه پلیس سیاسی آمادگی حرفه ای داشته باشند، همانقدر هم در دام افتادن این سازمان دشوارتر خواهد شد. اعضای تشکیل دهنده این سازمان باید افرادی کاملاً حرفه ای و مجرب باشند چراکه به دام افتادن ده نفر عاقل به مراتب دشوارتر از صد نفر ابله است.

● چگونه باید تضاد بین لزوم کثرت عده افراد و پنهان کاری کامل یک سازمان سیاسی را در یک جامعه اختناق زده با هم دمساز نمود؟

■ برای این منظور به طور کلی تنها دو راه ممکن است: یا اتحادیه های صنفی قانوناً مجاز شوند (که این امر یعنی کشورها مقدم بر مجاز شدن اتحادیه های سوسیالیستی و سیاسی بوده است) یا اینکه تشکیلات پنهان بمانند، ولی به اندازه ای آزاد و کمتر دارای صورت رسمی باشد که لزوم پنهانکاری برای توده اعضا آن تقریباً به درجه صفر برسد.

● تخصص و کار حرفه ای کمونیستی در زمان استبداد، باعث بوجود آمدن چه نگرانی می شود؟

■ تخصص و کار حرفه ای به ناگزیر تمرکز را ایجاب و به نوبه خود، بی چون و چرا آن را طلب خواهد نمود. بوجود آمدن تمرکز در یک سازمان انقلابی مخفی، از طرفی درصید دستگیری بوسیله پلیس را کمتر کرده و از طرف دیگر فعالیت سیاسی (یعنی روشنگری کارگران) را مؤثرتر و سریع تر خواهد نمود.

● یک نشریه سیاسی چه نقشی را بازی می کند؟
■ کار جدی سیاسی را فقط و فقط می توان با تبلیغات جدی سیاسی شروع نمود و انجام آن هم بدون یک روزنامه سرتاسری غیر ممکن است. روزنامه ای که زود به زود چاپ و سریعاً پخش گردد. نشریه را می توان با داربست چوبی که در اطراف یک ساختمان چیده می شود مقایسه نمود. این داربست رابطه بین سازندگان مختلف را تسهیل و به آنها کمک می کند که کار را تقسیم نموده و نتایج عمومی را، که بواسطه کار متشکل بدست آمده است از نظر بگذارند. اگر ترمیمی لازم باشد با حرکت بر روی این داربست و یافتن محل دقیق مشکل، می توان در جهت بازسازی آن تلاش نمود. ■ بیژن سلطانزاده

پژواک نظرات شما

پژواک را با نامی از رفیق «م. نافذ» از نروژ، شروع می‌کنیم. این رفیق در قسمتی از نامه‌اش می‌نویسد: «در شماره گذشته «کارگر سوسیالیست» مطلبی از رفیق «عدالت جو» توجه مرا به خود جلب کرد. این رفیق در نامه خود می‌نویسد که: «مسئله‌ای که سالهاست همواره انسان را رنج می‌دهد، این شیوه برخوردی است که همواره (خواسته یا ناخواسته) می‌کوشند در نشریات خود این پدیده را برجسته نمایند، که گویا حتما می‌بایست خود را مقلد مرجع تقلید فردی به سان مذهبیون قلمداد نمود. در گروه شما این پدیده غیر سوسیالیستی را می‌توان در ارتباط با «لئون تروتسکی» حس کرد! گویا فقط شما از آسمان الهیات کمونیستی (؟) نازل شده‌اید، که هر جا نام استالین به گوش رسید و یا دیده شد، باید صدای تظلم خواهی‌تان بلند شود و خوانندگان بدون مرجع تقلید چپ خود را نیز مستقیم یا غیرمستقیم فرا می‌خوانید که باید یکی از این دو را درست بدانند و نمی‌توان مقلد هر دو شد!؟.....»

با نفس نوشته این رفیق من نیز موافق هستم؛ چراکه تبدیل رهبران پرولتاریا به پیامبران معصوم، بدون انتقاد به بعضی از سیاستهای ناپخته و اشتباه آنان در عرصه تئوریک و تاکتیکی‌های روزانه، کاری است که در صورت دنباله‌روی از آن، ما را در صف «فناتیکها» و سکنهای مذهبی قرار خواهد داد. اما مقایسه یک جریان «انقلابی» و یک جریان «ضد انقلاب»، چیز دیگری است. برای روشن شدن این جمله مثالی می‌زنم. برای مثال وقتی ما دو نفر را از راه بسیار دور می‌بینیم، و از هویت آنان هیچ آگاهی نداریم، در مرحله اول، آنان را بسیار همشکل و هم‌قد خواهیم انگاشت. ولی همینکه به ما نزدیک شدند و ما آنان را از نزدیک برانداز کردیم، وضع کاملاً فرق خواهد کرد. آن زمان است که خواهیم فهمید که مثلاً آقای «الف» چه مشخصاتی دارد و آقای «ب» چه! این مثال دقیقاً مصداق بحث ماست، چرا که، اگر مثلاً به تاریخچه دو جنبش «تروتسکیزم» و «استالینیزم» نظری واقع بینانه بیاندازیم، خواهیم دید که یکی طرفدار جهان کمونیست نه در شعار بلکه در عمل بوده و دیگری فقط به شعار فرصت طلبانه بسنده کرده، یکی حاوی گنجینه بزرگ تئوری ره‌ایبخش است و آندگری خالی از تئوری، یکی کوله باری از تجربه مبارزاتی «درون توده‌ای» را داراست، آن یکی تجربه‌ای از مبارزات خودکامه «فرا توده‌ای»، یکی باعث شکست ده‌ها انقلاب شده، دیگری راه جدیدی را برای گسترش انقلابات در جهان باز کرده؛

وقتی بحث از تروتسکی می‌شود، منظور تبدیل او به یک پیامبر و أسوه آسمانی نیست بلکه

تروتسکی و نظرات او سلاخی است برای مبارزه، هم با سرمایه‌داری مدرن حاضر و هم با بوقلمون صفت‌های بورکراتی که خود را کمونیست می‌دانند.

دوستان و رفقا، مبالغه زیور رسیدند متشکرم:

■ کرامت از استرالیا - ۲۰ دلار

■ کارگاه ایرانیان - هانور - ۵ پوند

■ کارگر پناهنده هامبورگ - ۲۰ مارک

■ «شهرام» از هلند - ۱۰ پوند



به یاد یک پیشگام کمونیست

«مرتضی علوی» از جوانانی بود که در دوران نهضت انقلابی، در پی انقلاب اکبر، سیاسی شد، به نهضت پیوست، در صفوف حزب کمونیست ایران علیه حکومت پهلوی به مبارزه برخاست و سرانجام در دوران غم‌انگیز تصفیه‌های استالین، مانند بسیاری از چهره‌های درخشان انقلابی چون «سلطان‌زاده» و «نیک‌بین» فدای سیاستهای غلط رهبری حزب کمونیست شوروی شد.

مرتضی علوی به قول خودش در سال ۱۳۰۰ به جنبش پیوست. پس از ترک ایران به قصد ادامه تحصیل در آلمان، از رهبران جنبش دانشجویان کمونیست ایران شد و کسانی چون «تقی ارانی»، «رضارادمنش» و «ایرج اسکندری» که در آن زمان تازه با نهضت آشنا می‌شدند از شاگردان او بودند. مرتضی علوی از نزدیکان سلطان‌زاده، نظریه‌پرداز و پایه‌گذار حزب کمونیست ایران بود. او همچنین از رهبران آن حزب انقلابی‌ای بود که حزب کمونیست ایران برای تجمع همه اقشار و طبقات انقلابی جامعه ایران ایجاد کرده بود، یعنی حزب «جمهوری انقلابی ایران». این حزب که می‌کوشید دهقانان، صنعتگران و کارگران انقلابی و اقشار انقلابی خرد بورژوازی شهری را در یک جبهه واحد انقلابی متشکل کند، در خارج از کشور به فعالیت چشمگیری دست زد. شرکت نمایندگان این حزب در کنگره‌های «جامعه ضد امپریالیست» در کنار شخصیت‌های مهمی چون نهر و اینشتین، در واقع انعکاس فریاد مردم اسیر ایران در محافل ضد امپریالیست آن دوران بود. مرتضی علوی در سال

۱۹۳۱ (۱۳۱۰ شمسی) مسئولیت انتشار روزنامه «پیکار» را به عهده گرفت که به زودی خشم رضا شاه جبار و ولی نعمتان اروپائیش را برانگیخت، و آن را تا پانزده شماره منتشر کرد. انتشار این روزنامه در ایران استبدادزده رضاشاهی پرتوی از امید ایجاد کرد. مردم، «پیکار» را با شوق و علاقه دست به دست می‌گرداندند. دستیاران رضاشاه در مجلس، در ارتش، در اداره آگاهی، و در همه جا در پی رد پای یافتن یاران «مرتضی علوی» بودند. سرانجام با فشار غیر قانونی دولت آلمان، مرتضی علوی از آلمان اخراج شد، روزنامه «پیکار» از میان رفت، و قانون سیاه ۱۳۱۰ برای قانونی کردن سرکوب عناصر انقلابی از تصویب مجلس رضاشاهی گذشت. مرتضی علوی ناچار به اتحاد شوروی پناهنده شد که چندی بعد او در آنجا به عنوان «جاسوس آلمان» از میان برداشته شد؛ ولی بعد از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی از وی اعاده حیثیت شد!

تظاهرات آمستردام

آمستردام ۱۴ ژوئن

بیش از ۴۰۰۰۰ سندیکالیست، سازمان، احزاب سیاسی و بیکاران خواست اروپایی دموکراتیک و جامعه گرا را از رهبران دولتهای اتحادیه اروپا خواستار شدند.

جنگلی از پرچمها با رنگهای مختلف، شعارها در حداقل پانزده زبان متفاوت، ۴۰۰۰۰ نفر در آمستردام در ۱۴ ژوئن از جوانان کشورهای مختلف خواستار آینده‌ای بهتر شدند؛ مطمئناً این تنها حرکت در ماههای گذشته در اروپا نبود، اروپای سردمی، اروپای مبارزات، اروپای کارگران و بیکاران، اروپای مهاجرین کشورهای جنوب، همسایگان شرقی، همگی تصمیم به حرکتی دستجمعی گرفته‌اند؛ «چه چیزی در اروپا در حال تغییر است»، سوال محوری که در ۲۲ فوریه در نخستین گردهم‌آیی این جنبش مطرح گردید؛

تظاهرات در آمستردام بندرت برپا می‌گردد؛ ولیکن این تظاهرات در تاریخ این شهر به ثبت خواهند رسید؛ یاراندازان لیورپول، آنارکو-سندیکالیستهای ثروت، سندیکای س آ ن ت فرانسه - اسپانیا، چندین صف از بیکاران سندیکای اس دی اف، کارگران کارخانه ماشین سازی رتو، کارگران فدراسیون آهن اف جی تی بی، ده‌ها سازمان زنان، جوانان، سازمانهای چپ انقلابی، احزاب کمونیست و سوسیالیست اروپائی، اکولوژیستهای سبز در اروپا، صدها سازمان پناهندگان و مهاجرین، و خلاصه همگی تحت شعاری مشترک «برای اروپائی انسانی و سبز» علیه صاحبان سرمایه بتظاهرات پرداختند. ژوئن ۱۹۹۷

شماره